کابل پلاسن

بهترین بوت ها وچپلک

حاجی عبدالرشید رئیس و

سالگر دروز پر افتخار استر

حضور اعلیحضر ت مع

معظمه خاندان جلیل سلط

ما مورین لشکری کشوری و

صمیمانه تبریک وتهنیت گفته و به

اتحا ف دعامی نمایند.

بعون صانع منزه عن مکان و فضل خالق زمین و زمان

کتاب مستطاب از تالیف

عالم طلیق اللسان فاضل عذب البیان ملا عبدالرحمن جامی

قدس سره السامی

المسمی به

دیوان لطائف جامی رحمة الله علیه

حسب الفرمایش

صاحب الصدق و الیقین

شیخ الهی بخش و محمد جلال الدین تاجران کتب بازار کشمیری لاهور

در سنه ۱۳۳۷ هجری المقدس

در مطبع محمدی سٹیم پریس لاهور طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا الله محمد رسول الله

سلسلهٔ ۱

حمد لا احد آکه عالم را	کو روا کرده کام آدم را
همدم لا اله الا الله	کرده هر حال محرم دم را
رهرو مسلک رسول الله	سرد آورده ام ملدم را
داور اد در هلاک هر اعدا	سرد هم دود آهِ هر دم را

مدح احمد دوام گو مادح
کو دوا داد درد همدم را

الها محمد که محمود ما	رسول و کرمگار و مودود ما
کلام الله آمد مکمل ورا	کمالِ عطا کرده و سود ما
محامد روا آورد در احد	دهد احمدم کام موعود ما
معما همه سهل گردد اگر	دما دم رسد رحم محدود ما
مطالع که در ملک گرده [illegible]	طوال الهم آورد معدود ما

الم دارم و آه ما را دگر | که دادار درگاه مسدود ما

دلا گو سلام رسولِ احد
که احمد ورا اسم محمود ما

داد داور مرام صالح را | کرده معدوم کام طالح را
هر که مدح رسولِ ما کرده | گردِ آورده هر مصالح را
هر که مداح آل او گردد | دور دارد همه مطالح را
کردگار اوصال کامل ده | در صلاح و کمال صالح را
در سرِ وصل آر همواره | در دمِ صلح مرد مصلح را

هر سحر کرده ام دعا که مدام
داورا ده مراد مادح را

حمد لا حد مالک ارواح را | کو مصور آمده الواح را
در سرِ مدح محمد داورا | داده در کام روح هر روح را
مردِ عالم سرور روح و دل | داورا ده درد دل مداح را
در درودِ احمد و اولاد او | در دهد کاس مل رحرح را
گر مرا در ساحل آرد کرما | لعل دور هر دم و هم ملاح را
در سوال هر مراد ده هر اهل | ده که رو کرده احد الحاح را

ما دحا کردم کلام کردگار
هر محل داده درد اصلاح را

گو حمد کردگار و درود رسول را | کو سهل کرد کار کمال وصول را
هر اهل درد کامده درد اولاد | داده دوام ملال ملول را
گرد در و امرام و مهام همه همه | در راهِ او که گاه درآرد دل را

للّٰه الرسول سلوا کل عادلٍ / کس در صراط عدل که آرد عدول را
کرد سلام مسلم و هر مسلمه ادا / اسلام کو که آمده مسلم وصول را
مدح محمد و همه احرار کرده ام / در هر سالهٔ واسطه طومار طول را
اعدا سهام مسئله گر آرد که رود هر / ملاک کرد گرد کلام و اصول را

دارم امل که عالم اسرار داد هر
کام و مراد مادح آل رسول را

ده که سر داد مار کاکل را / کرد مسموم مرد دل کل را
کام کامل مدام گرد آرد / هر که در کام آورد دل را
کردگار را در دو سرمد ما / مرسل دهر آمر کل را
هر دم آورده صلصل رحم / مادح احرار موسم گل را

کرده مادح حواله گرهٔ دل
اسد الله سوار دلدل را

هر که دارد درد و سه سوده محموده را / کردگار را داد او را داد و مسدوده را
گرد ما دم سر در هر اعدا سهام کارگر / در سر ما دار محکم حلهٔ مودوده را
در ره اسلام هر کو راه رو گردد دلا / کو در اعلام دارد و هر درد و دوده را
کامگار را اگر ما ورده مراد او را دوام / ورد ها دارم که آرم آه درد آلوده را
وصل کامل را هوس دارم اله او را / ده مرا حور دارم هم دو حصه محدوده را
کرده ام هر دم دعا ها آل احمد را دلا / کو دلا ساداد مارا سر هم سوده را

در سر مدح محمد کردگار را عالما
سوده در هر دو عالم مادح آسوده را

هر که را گرد هوس وصل دعلام را / مسلما کو دار سالم مسلم اسلام را

داده گر روح ما راده ما دم روح دل — در الم دارم دوا کو ها دم آلام را

هر کرا آورم در مدح دل اهل کرم — واسطه کو مگر ما هر دم مرا اکرام را

داور عالم که علام مصور آمده — ده که داله گرد در درگ کمال اوهام را

گرد وصال عالم اسرار کس دارد هوس — گرد گرد و دره او آورد هر کام را

عمدهٔ اسلام محکم دار هر دم مسلما — در عمل هر علم آور کرده ام علام را

در ره مدح و درود احمد و اولاد او
کو دلا مادح دوا داد و آورد هر کام را

هر که آورده دلا در روح مهر و ماه را — ده که درد آلوده گرد آورده دود آه را

کردگارا کامگارا او را اکرد موعا — در صراط سالم آور سالک گمراه را

کرد ما را دلا ور طه درد و الم — ده که رو آورده ام حالا ره اکراه را

مهر و در سر ما ر سال هر آلام کرد — گو وصالم ده و الا سر ده هم هر آه را

گرد آرم کام و آمال و مراد دل همه — ما که در سر درد مالم گرده او راه را

رو مگر گرد و ما دم گردد که راه او — در هوا گرد آورد آه دلم هر گاه را

سود در سودا سر ده الها مگر ما
مادح آل محمد و آله الله را

داد کل دور مرد کامل را — کرد معکوس کاس کاسل را

هر که او مهر و ماه رد دارد — حاصل آرد همه محاصل را

طره آواره کرده که دلا — درهم آوردهٔ سلاسل را

ماه محمل سوار مهر گسل — گرد آورد سرو ساحل را

ما دعا دود آه ما هر سو
کور کرده عدو عاطل را

گرد مه رو واسر طرهٔ طرررا | عکس او کرده معطر عطر هر عطار را
لادوا آمد مرا هر درد اما هر سحر | کرده ام معلوم احوال دل دلدار را
ده که دارد آورده که آرام دهد | دادمارا داور ما درد ها او رار را
درد دارد کارها وکام کم آرد روا | کام گارا هر که گردد دور کار هر را
کاسهٔ سر دور کرده کاسهٔ مردم دلا | گرد اعدا در دل آورده ام مسمار را
کوکه حال در دما کو آورد در دل همه | گر سراسر در هم آرد هر سر اسمار را

ما دحا که دم بدم مسائه هر سحر
مدح اولاد محمد عالم اسرار را

گر مالک ممالک ما رود هد مرا | هر سالک مسالک او را دهم صلا
کولا مدام والا درد والم رود | اسرار او مدار همه حال در ملا
هر کو ملال دارد و دارد محال ره | کو کرده کار را که دهد در را دوا
هردم محامد ملک ما که گرد داد | کام و مراد داده وادر رار ما اله
هر کس که مدح احمد مرسل دوام کرد | الله کرد هر همه آمال او روا
محمود آل او همه ممدوح ما دلا | کو کامگار گردد مراد اد مدعا

مادح مدام مدح محمد که آورد
مسعود کرد دهر کرمگار سرمدا

گرد در کام دوراح مرا | آمدم کامگار هر دو سرا
هر که آورد کاس راد اور | در دهد در دل مدام گرا
محرم کامل حرم گردد | هر که دارد مرور گرد سرا
محمل وصل را سوار آمد | گوهر روح و دل که داد گرا
آورم آه گرد محمل او | که ورا آمده سرود سرا

مادحا وردِ ماه رو دارم
گو که دارو دهد دوام مرا

سر دهد دورِ دود آهِ مرا
در سرکه گلِ سرا امعمار
حاسد آرد دم سموم آمد
آورد لاله رو سلاسل مو

گرد آرد در سموم راهِ مرا
درهم آورد گرد گاهِ مرا
صرصر آه عسر گاهِ مرا
دور طرّهٔ حواله گاهِ مرا

مادحا موسم گلِ حمرا
دادهٔ راح لعل ماهِ مرا

دور دار دودِ آه دل روا
آه آورده دل آواره آه
رو در آورد دار داور آورد
داد آدم آل راه و آس درد
در درود آل او داده و دود
دو روح او دو دادار روا

داد را در دلم راده دوا
روح او را داد درده داور را
روح و دل را دور دار درد روا
ادرک درد دهِ در و دار دروا
راح و روح دل آرم اول درا
درد در هر آه دل دارم روا

ورد را وارد در آرد مادح را
دار داور را دو درد در درا

در درود دعا گو مادم دلا
سحرگه صلا داد مار الملک
دلا در دل و دادرِ دادگر
هراسِ سهامِ عدو کاه او
سرِ مردم دهر و رکامگار

که در حال گردد روا مدعا
که در مدح طاهر محمد درآ
که در معرکه گردد آرد لوا
درآورد در گرد حسّاد زا
دهد کام رحم آورد هر را

اگر عالم آمد عیانم دار او
همه حال ور دسحر گاه او
محمد رسول الله او ورا مدد
در اولاد احمد که او آمده
کرم کرده هموار کرا ردوار
اگر عدل و داد آورد هر سحر
رود در سر دلدل دل سوار
سوار آمده محمل وصل را
اگر کس طعام آورد در محل
صلاح ورع گرد آرد مگر

دگر آل آدم همه در دعا
روا کرده مامول هر دو سرا
که آمد کرم کار و هم اهل عطا
همه درد را داد در دم دوا
که داده گدا را درم سرمدا
دهد کام مردم همه درمسا
که کردار آسا رسد در علا
که او را سحرگاه دارد درا
دهد هر گدا را مدام صلا
که کرده هوا و هوس را رها

دعا گو که رحم آورد ما و حا
دمادم دهد کام مردم عطا

دلا مگو که گل آمد حرام محرم را
دوا که آرد و دارد که درد هر مردم
دوام کاکل دلدار مار گرد آرد
اگر که طره طومار را دگر سر داد

که کرد اهل حرم را حلال همدم را
که داد درد و الم دور آل آدم را
مدام مهره و طومار هم دهد سم را
که کرده درهم آواره حال عالم را

همواره دور سما سود آمده مادح
که داد در دل ما سواد طارم را

هر دم دلا دوا که دهد درد عام را
در دور گل مل آرد دو سه رطل داده رو
دوام اهل که درد و الم را رسد دوا

همواره کاس راح که آرد عوام را
اما طمع مدار سر در مدام را
مرهم آرد داد کلوم کرام را

در دام طرّهٔ بدر روحم در آورد　　　دلدار ما که کرد رها هر کدام را

ما روح و داغ کرد دل و روح را سحر
علام را مگر که ادا کرد دام را

درد که داد آه همه درد سر مرا　　　دارد مگر مدام دهد داد گر مرا
حال محال گر دهدم مهر و ماه رو　　　دارد در مه ملول مسا و سحر مرا
مرهم که آورد ملکا ده که در دلم　　　آمد سهام سهم عدو کارگر مرا
هرگاه کس کم آورد م کام و مدعا　　　داور دهد مراد دو عالم مگر مرا
داده همه مرام دل وگر دمالد آ　　　کلکم که داد در دو سه دم صد گهر مرا
ما در سواد طرّه که کردم مسوده　　　علام کرد در همه عالم سمر مرا

سردار مار کاکل دلدار ما دحا
در دور طره آمده حال دگر مرا

طرّهٔ سر دادهٔ طاؤس را　　　کرد در هم عالم محسوس را
سالکا همواره در راه حمد　　　طرح ده هم مکرم سالوس را
آه درد آلوده ام داده سحر　　　هر سحر هم حارس محروس را
درد سر را اُل دوا آمد که او　　　کم در آمد کاسه معکوس را

ما که کاس راح گرد آورده ام
گرد که دم ما دحا کاؤس را

گرد آورد سحر ملکا ماه هاله را　　　در مهر ماه رو مگر آرد کلاله را
دلدار آمد و دل آواره ام دگر　　　در حال روح مرهمه کرده حواله را
اعلام داد کودک علامه عام را　　　هرگاه کرد ما در حاسد حلاله را
داور ملال و درد اگر لا دوا دهد　　　درد که مرگ گاه رسد [illegible] را

آه ال ما گر که دهد لعل لاله رو — در مهر او در آمده دارم اماله را
کام دلم که داد سحرگه لاله رو — در کوهسار دو که روم وصل لاله را

مادح رسم مراد و امل را که کرده ام
در مدح آل احمد مرسل رساله را

مراحل کرده لعل لاله سوهر دم معمارا — که داده کاس مل در دور گل سو اهل ما را
دلا همواره مطل راح ده رود امعموره — که در گرد آورم علام هم مصر و مصلا را
الها آمده رو آلوده ما را آمده همدم — که آورده صدا هر کوه گردم گه گه آدا را
همواره درهم فتاده وار گردد در همه عالم — اگر حُسّاد دور احوال ما دارد محاکا را

دهد گرد در دلاوا اهل حال مادح را
امل دارم که آرد کردگار ما مدلوا را

اگر دلدار کاس مل دهد در دور گل ما را — دهم روح و دل و مال که دارم راح حمرا را
همارا کرده حال دلم آواره و درهم — دو سه رطل مل لعلم دلاور ده مدارا را
همه عالم معطر کاکل دلدار ما کرده — مگر در طرهٔ طرار دارد عطر سارا را
مرا سرو دو آهو را دلارام هوا دارم — که آهو دار رو آرم دمادم راه صحرا را

دلا در دور گل ده کاس مل همواره مادح را
که دارد در سر پر راح او دل ح مکارا را

آمده آه سرد همدم ما — دل گرمم همواره محرم ما
در سر دور طرهٔ دلدار — آمد آواره حال درهم ما
ده که همواره کاکل سر او — مهره مارا دارد و سم ما
آه همه دهم عصا دل را — درد همدرد روح مرهم ما

مادح کردگار ملک و ملک — الم و درد کرد عالم را

درک هم درس اول دم ما | علم همراه هر دو عالم ما
روح علامه و معلم دل | دل ادراک مدرک دم ما
محرم ما همار ه اهل الله | همسرم صالح و مکرم ما
هرکه در معرکه هوا دارد | مردم مدرسه مسلم ما
کرد کارم دم صلاح و ورع | در همه حال کرد همدم ما
اهل اسلام را دعا سالم | علما را اسلام اسلم را

لله الحمد ماد حا که احد
کرد درس علوم عالم را

کرد علام رحم عالم را | داد دار السلام مسلم را
راه الحاد ملحد اسرده | رود ره اسلام راه سالم را
سالکا در سلوک اهل الله | رو کم آورده محارم را
مکر ما کرده کرم ما را | گرد آورده مکارم را
هرکه در عالم آمده اهل کرم | کرد اکرام مرد مکرم را
در حرم کردگار هر دو سرا | حاصل آورده کام محرم را

کرده حل علوم را مادح
گو سلام دعا معلم را

گر هوا سرد هد مطر ما را | مردم آرد دُر و گهر ما را
سرورا کردگار در عالم | که گله داده کمر ما را
کوه را در کمر دهد لاله | درد دل که دهد گهر ما را
مهر و مه رو که دارد دم واله | در مسا آورد سحر ما را
ماد حا در ده هر سحر دارم | که روا کرده هر وطر ما را

مدعا کردگار داد مرا　　که روا کرد هر مراد مرا
داد وصل ورد ورحم را　　دل که دارد سرود داد مرا
دور داده ملال کرده آه　　داد را ده هماره داد مرا
در مسدود وا همه کرده　　هر که آورده در مراد مرا
رود را اسلام هر گه آوردم　　کام حکم عمل دهاد مرا
در سر دور طره همواره　　حاصل آمد همه سواد مرا
سر کلکم دهد ور گوهر　　که مدد آورد مداد مرا
اولاد داده طالع سعدم　　کرد مسعود در معاد مرا

ما دها دل که هر دم آه آرد
آه آه دل عماد مرا

سر دهد مردم آه دود مرا　　کرد داور مگر که عود مرا
گر سحر در کمر دهد لاله　　در دل آرد سر صعود مرا
در همه حال گر سرود آرم　　دهد آوا سرود عود مرا
گور گر گرده درود در گور　　گر حسد آورد حسود مرا
در سر طره کرده ام سودا　　که دهد در سواد سود مرا
در سلام و دعا و درد سحر　　داد کام واصل درود مرا

کرد مامول دل روا داور
ما دها در سر درود مرا

داد داور ره رسوم مرا　　کرد علام در علوم مرا
کرده ام رد سوال را که عدد　　دارد آورده در عموم مرا
الم و درد لا دوا دارم　　کام ده مرهم کلوم مرا

کرد عالم را دم آواره — صور آهم که او سموم مرا

داد در دور گل مل مادح
کرد آسوده در سموم مرا

داد گل در دور مل مامول را — حاصل آورده همه محصول را
هر کرا داده صمد در سحر — گر سوال آرد رسد مسئول را
حکم محکم داد حاکم را حکم — عامل آرد کو عمل معمول را
ما وصال مرد وصل را رسم — هر که آورد دم صله موصول را
هر دل مسرور را دادم سرور — کحل کردم مردم مکحول را
که حسود آرد حسد داور دهد — مرد را در دو ملال طول را

مادحا علامهٔ عصر آمده
هر که رو کرده علل معلول را

کاکل دلدار آمد مار ما — طرهٔ طرار او طومار ما
مهر مهرو در دلم کرده طلوع — آمده دل مطلع اسرار ما
لعل او کلک مرا داده گهر — گوهر آموده همه اسطار ما

مدح احمد را که کردم مادحا
داور آورده رو هر کار ما

هر که داده الم دهد ما را — که آها دعا دهد ما را
هر دو آهو که سر دهد دلدار — گاه دل رام و گه دهد ما را
کرد در دام هدهد روحم — طره هر گاه گره دهد ما را
آه آرد دلم که دلدارا — صور هر دم مگر دهد ما را
در سر لاله رو سحر کردم — لاله در کوه دل دهد ما را

ما که در صومعه دعا کردم

مدعا داد درآمد ما را

مادحا حمد گو که در عالم
داده علم و عمل صمد ما را

دور سر داد گرگ وود ما را
کرده ام مهر ما هر دو حاصل
داور الِعل لاله رو هردم
مار مارم رسم در او را
ده که دارد وهد کرمگارا
کودکِ روح را سرور آرد

سگِ دلدار گرد سد ما را
گرد طالع سحر مدد ما را
در گل ل در آورد ما را
که دلارام و رسد ما را
رو که آلام آورد ما را
گرگ مرگ ار گلو ورد ما را

درد سر را دوا رسد مادح
دادگر داد گر دهد ما را

کاکل ار مار سر دهد ما را
دور سم هلاهل ار دهدم
وه که در ورطه ملال و الم
روح آواره وود دل هردم

طره طومار سر دهد ما را
مهره دلدار سر دهد ما را
دهر مکار سر دهد ما را
در همه کار سر دهد ما را

مادحا صره در و گوهر
هر کرمگار سر دهد ما را

داد اهل کرم درم ما را
دارم اکرام مرد محرم را
سر اهل دلم که در عالم
هردم آرام دل دهد مادح

گرد اهل درم کرم ما را
گر دهد راه در حرم ما را
آه گر داد و علم ما را
که دلارام داد [illegible]

دور در دل که گل دهد ما را	لعل دلدار گل دهد ما را
کام کامل روا مدام آرد	گل که درد در گل دهد ما را
دل آواره ام که کم گردد	آه هر دم دهل دهد ما را
ده که موعود کم روا دارد	وعده هرگاه گل دهد ما را

در همه حال گو دعا مادح
کام آمال رسل دهد ما را

گرد و اور دلم رسد ما را	درد و آلام کم رسد ما را
طره را سر دهد اگر مهر و	مهر و ماه هم رسد ما را
لعل او را اگر روح و دل دادم	در کرم مرد کم رسد ما را
سر کلکم که گوهر آموده	در و لعل و درم رسد ما را
مدح الحمد که عمرها کردم	صد گوهر در و دم رسد ما را

مادحا دل که هر دم آه آورد
درد و عالم علم رسد ما را

گروه روا مراد دلم گردگار ما	حمد آورم همار که او کردگار ما
گرد وعده و هلاک و حسودم که مکر ما	آمد در و دو درد سحرگه حصار ما
در هم مدار حال مراد او را اگر	در دور طره آمده هر دم مدار ما
مسموم آمده دل در وهم همه مگر	دلدار کرد کاکل آواره مار ما

آواد هم دوام در راه مادحا
گر مهر آورد همه محمل سوار ما

آمد سوار محرم سر اهل حال را	کار و سماع و طرح دهد ملک و مال را
گرد آورد سحر را هم اهل دلوله	هرگه دهد مصور عالم وصال را

دلدار ماه روم اگر مهر آورد
وه وه اگر دو رهم آواره دل و لام
مارا صلا و هر که مل العل ده مام
در دو رطره که دلارام سرهد
کردم دل هلول حواله آله را
در سلک سطر در هوس لعل لاله را
حاسد اگر حسد ملکا آورد درد

رد آر دم همواره که دارد هلال را
هرگاه گرد درمه رو طره سال را
در و سحر که لاله حمراء لال را
معلوم کرده حال همه ماه و سال را
گو در دهد وا همه درد و ملال را
آموده کاکل ماسره درد لال را
مردود دار مرده دل و مرد لال را

درد اکه مار کاکل او ماد حادگر
سر داد در سرم همه حال محال را

آه آمده ولا همدم داد رس ما
کالا دل مرا همه آلام در رسد
حلوا کلام و مدر که حلوا گر آمد

کامد دوام در الم و در دکس ما
درد اکه هر سحر سر آمد عسس ما
وصل آله آمده در سر هوس ما

ورس درد هلال که آورد ماد حا
ناگاه عمرگاه دل آمد عدس ما

دلائل ده دل آواره ام را
الها مصلحت ادار محکم
اگر در مهد کودک درد دارد
دلارا ما سر و کار دل ما +

صلا کو همدم همواره ام را
که آرد در صلاح آماره ام را
دواده کودک گهواره ام را
نگو دلاله مکاره ام را

اگر در صومعه مادح در آمد
مده ره حاسد هر کاره ام را

گرده ملک حواله ماه در دو آه را
دار و که آر دوم الم عمرگه را

در گرد دل که درد و الم گرد و سلا — همواره در ملالم و دارم گواه را

مردم مگر که درد مدار داد و ارسد — در دور طره ام دهد آرام گاه را

مهرو که مهر آورد و ور در معامله — دلدار سرمه گر دهم گرد راه را

در کوهسار لاله و در دوحه سرو گل — ماهر که آمده صمد اکار گاه را

ماو اله وصال کمال محمدم — رحم آرد او را الکا گاه گاه را

تا فتح رسد محاصل ملک و ملک و را
در دل در آورد کس اگر مهر و ماه را

در رهم سر داد طره دام را — گرد کرده بهد هر آرام را

کرده معلوم اسرارم دلا — علم او کو مردم اکام را

گردد آسوده اگر در محکمه — سود هر کو سر در حکام را

در دو عالم کام کامل را رسم — تا که دادم روح و دل علام را

مسلما حور ارم او را رسد — هر که آرد رو ره اسلام را

مرد عالم را الها داورا — ده کرم کرده همواره کام را

اهل دل را درد دارد آمده — در الم درده دوام عام را

واه که مهر و در دل اهل هوا — هردم آلوده دم صمصام را

تا دها دارو دلارام آورد
دور اگر مارا دهد آلام را

الها مرا دو اهل ده مرا — که در لعل مهر وعسل ده مرا

اگر ده مرا علم و حلم و ورع — سر طرح حرص وکسل ده مرا

مده سهو مارا درا و را دما — همه حال صنایع عمل ده مرا

عطا آدرم اهل اسلام را — کرم کرده مال و درم ده مرا

ملولم اگر کرده درد و ملال
اگر کرده ام مدح احمد مدام

و ما دم دوا در علل ده مرا
صله و صل حور و حلل ده مرا

دعا مادح آسا که آورده ام
همه مدعا واصل ده مرا

طرهٔ طرار او سر دهد دوام را
کاکل او در سرم کرد رها مار را
مور اگر در رسد در عسل و لعل را
سرمه سودا رسد مردم آسوده را
حرص و هوس سر دهد سالک کامل همه
در سر سره رهم حور و ارم سر دهم

لعل گهر دار او آورد کام را
ده که گره در گره داد دلارام را
طعمهٔ حلوا دهد مور و مگس کام را
در سر آهو هلال وسمه دهد عام را
ده که هوا گرد کرد مهر دل حکام را
کرد ملک در رهم سلم اسلام را

کام و مراد واصل هر سه روا آورد
همه دم مادحا مدح دلارام را

لعل دلارام کرد حل معما را
حمد مصور دلاور همه دم گو که او
اسم صمد هر گهم آمده در دم سحر
در کمر کوه اگر لاله حمرا دهد

کام روا آورد هر دم مسما را
روح معطر دهد در دل صما را
واصل در اصل در سر اسما را
در سر ما گل دهد موسم سرما را

گر دل گرم آه سر در سر دهم مادحا
وه که هلال آورد در دم گرما را

الها دما دم صلا ده مرا
صلاح و ورع داده هر گهم
مراد وله کرد واله اگر +

اگر درد دارم دوا ده مرا
مراد واصل سرمد اده مرا
در اولاد آدم ولاده مرا

سرکام دارد دلم داور را
که با مول هر دو سرا داده مرا

همه با عبدالله که سر داده ام
علو وصال علا داده مرا

دل و روح ما را مکدر مدار
مدار سرور را دلا داده مرا

دعا مادح آسا که آرم دوا
کرم کرده هر مدعا داده مرا

کردگار آمده صداع مرا
ده دوا سرار اطلاع مرا

رود عودم اگر سرود آرد
دار هر حال در سماع مرا

آمد اسلام راه سالم ما
سرمه در ره دسواع مرا

رو که آرم سحر در او را
دهدم لاله رود وداع مرا

مادحا گو هماره حمد الله
که رسول آمده مطاع مرا

علم اصول و کلام آمده معلوم ما
گو که حسد آورد حاسد محروم ما

مطلع گاه هم مگر گرد طوالع رها
ده که کم آرد طلوع طالع موهوم ما

هر سحرم لاله رود در سر دل گل دهد
آه که درد والم آمده مرسوم ما

طره سرا سر که او درهم و آواره کرد
مار در آمد و گرد در دل مسموم ما

در سر کار اهل گو هردم مادحا
مدح محمد که او مرسل معصوم ما

کردگارا سر در ده ما را
در گل و دل مرد در ده ما را

در سحر لاله هر سحر کردم
لمعه در کوه طور ده ما را

دور دل را مکدر آر گروه
در همه حال سور ده ما را

گردلم گرد گرد درد و الم
الم و درد و دور ده ما را

لعل و دُر آور د سرِ کلکم — در و لعل سطور ده ما را
کار ما آمده دعا هر دم — مدعا در امور ده ما را

ما که آرم صلاح مادح وار
در ارم وصل حور ده ما را

گردگارا داده ادراک را — درک کامل ده دل درّاک را
هر کرم آمده دارد کرم — مرد ممسک آورد امساک را
در سر و کار وصال کردگار — سالکا سر ده همه املاک را
هر که آورده حسد حاسد مرا — او در آمد در حطهٔ اهلاک را
مهر احمد آورد م درد — سکهٔ دل داد مرسکاک را
آورم رسم رسول الله که ما — هر دم آرم ره رو امسوک را

مادحا حاصل سرور آوردهٔ
گو محامد سرور لولاک را

مکر ماده رطل مالامال را — در سر دل سر ده همه اموال را
داورا دارد مرا همواره ده — در الم دارم مکدر حال را
هر سرا معمور معمار آورد — دارد آواره همه اطلال را
مار کامل را که مهر و سر دهد — وه که گرد آرم دگر اموال را
هر که آمد والهٔ وصل آله — طرح داده در ره او مال را

در حصول کام کامل مادحا
کم روا دارد دلم اهمال را

داورا گو گرد لعل راح دلا — امس دل کردگار کرد طلا
سرور عسکر سرور آمد — هر کرا داد اهل درد صلا

روح در حال داده ام هر گه
کردم هردم مرا کمال کرم

در سماع سرود عود و لا
داور عالم علو و علا

مادحا در سر وصال صمد
حمد الله که آمده دل ما

دُر و لعل و درم مدار هلا
سراسر که علام در لا و لا
ما را اکرم کرده الحمد لله
در طلوع مالک در هر ممالک

داده مرا لعل لولو و لالا
او را مالک داد آمال والا
در دور گل کاس مل داده لالا
دارم همه حال سرور مصلا

در مدح احمد احمد احمد را
مادح دگر گو که او کرده ملا

سلسله حاء

داد را ده مدام ما را راح
در د سر را دوام دار و ده
ده دلم را سرور هر دو سرا
مدح احمد که کرده ام هر حال
داده درک در دل دراک
مگر ما در سوال هر مشکل
هر که در عالم آمد اهل ادراک
ده ادر اصلاح دل علام
آمده کامگار همواره +

کاو در روح در همه ارواح
دار در کاس مال رحراح
روح هر گاه کرد صد الحاح
گرد آورده ام کمال صلاح
کرده مدح حاصل مداح
ده مرا دم که روح آرد راح
گردد هر کلام ما اصلاح
دارسه گرد عالم ارواح
هر که در کام کرد را احمراح

گر کراکس دهد دُرِ گوهر | درسواحل در آورد ملاح

تاو جاه در سر محمدؐ آر
لوحه لااله در الواح

هر کرا آمده امام صلاح | دارد او را حصول کام صلاح
دهد وصل گروآورده | گرد سالک نگرکه وام صلاح
صلاح و اصلاح کم روادارد | سر دهد هر کرا اهتمام صلاح
مالک الملک رو کرا آرد | گرد هم عام هم کرام صلاح

هر که در صومعه بود مادح
گو که همواره دار رام صلاح

هر که گرد آورد دوام صلاح | دهد اورا همه حرام صلاح
صالحا روده صلاح مگو | ما که در آه گو کدام صلاح
گو که در اصطلاح ما آمد | کل حلال و دگر حرام صلاح
داد درد در گل صلاصل را | گرد هرگه سحر سلام صلاح

درد سر را دوا مرا مادح
دردهد کاس مل مدام صلاح

الهاده مرا اطوار صالح | که روآورده ام در کار صالح
کرمگار اکرم دار ما را | که آمد احمدم سردار صالح
رسولا گو محمدؐ را اسلامم | که داده روح را اسرار صالح
مگر دارد دلم معمور گردد | که حاصل کرده ام معمار صالح
معطّر دارد م دو هردو عالم | دهد عطرم اگر عطار صالح
دل و روح مرا مسرور دارد | مرادم گر دهد دلدار صالح

صلاحم ده و و دم مادح آسا
که گردآرم دگر کردار صالح

سالکا همواره ام ده کاس راح
کم رسد هر کو حرام آورد مل
مرد صالح سر دهد راه ورع
در دل اعدا سهام آه ما

دور دار امساک گرد آور سماح
کل حلال آمد مراد اصطلاح
هر که صالح آمده دار و صلاح
کار گر آمد که وا کرده سلاح

راه دل ما را که هر دم مادحا
در دل درد ور گل آور و راح

الها کرده ام درهم دل و روح
سحر ما را ملک اعلام داده
ولا روح آمده امر مصوّر
مراد ار السّلام آمد مسلّم
دوا در دسر مرا آمده راح
اگر سر داده طرّه سراسر
ملالم را دگر دارد که آرد

که سر داد آه را هر دم دل و روح
دهد علام ور آدم دل و روح
که حاصل کرده ام سوم دل و روح
که کرد اسلام رهسلم دل و روح
کلوم را دهد مرهم دل و روح
دلارا مارها کردم دل و روح
که آمد در الم همدم دل و روح

مکدر دارد م همواره مادح
که داده لا د وادر دم دل و روح

محمّد را در وو آورد مادح
دلا ده گرم دارد ورد وادرا
دهد گر صور آهم را حسودا
کرم کرده کرمگار را دادم

روا کام دو عالم کرد مادح
اگر سر داده آه سر د مادح
دهد ملک ده رگد مادح
دو داده ده که دارد مادح

الٰہا کردہ ام ممدوح عالم
کہ ہر دم مدح احمد کرد مادح

ہر دم آورد آہ را مادح
ہر مساؤ سحر دہد لمعہ
دود آہم اگر رود کاہد
سر دہد آہ را کہ گرد آرد

در سما کرد راہ را مادح
در دلم مہر ماہ را مادح
در و سر کوہ گاہ را مادح
صرصر عمر گاہ را مادح

در حصارِ درود و رد سحر
کرد آرامگاہ را مادح

عطا کردہ مرا داور دل و روح
دوا ہر دم کہ آرد کردگار را
سراسر راہ در موکر دہ ہرو
دمادم در حرم گردد الٰہا

کہ آمد سرور عسکر دل و روح
کہ آوردہ الم آمر دل و روح
کہ آرد در بلا محور دل و روح
کہ گرد مکہ گردد ہر دل و روح

ہمہ محصول گرد آورد مادح
کہ دارد حوصلہ در سر دل و روح

در آمد مہر مہر در دل و روح
علمہا ہر سحر گرد آورد مہر
مرا دارد دلا دہ ل دمادم
دوا دارد مرا ہر دم کہ آرد

کہ دارد ولولہ ہمسر دل و روح
کہ کردہ در سما مطر دل و روح
ملال و درد گر دارد دل و روح
کہ مارا داد وردِ سر دل و روح

سر مدح محمد دارد مادح
کہ مداح آمد او راہر دل و روح

الٰہا دہ ہمہ مامول مادح
کہ او داد آمدہ معمار مادح

سحر در صومعه هر گه آور	سوال آورده مسئول مادح
کرم کرده الٰها کردگارا	روا آور همه محصول مادح
الم محمل دلم را کرد کامد	ملال لادوا محمول مادح

رسول اللہ محمدؐ راد گرگو
که آمد مدح او معمول مادح

درد دارد مگر دل مادح	که ملول آمده گل مادح
هر که آورد ولوله در سر	طره آمد سلاسل مادح
مادح آمد سوار محمل درد	کامده درد محمل مادح
درد دل کردهٔ دلا در کام	دادهٔ کام کامل مادح
مدح احمد که هر دم آورده	داد داور محاصل مادح
درد رود رسول درد سحر	کرده همواره حاصل مادح

هم سلام محمدؐ آرد روح
هم دعا آورد دل مادح

کرد امداد محمدؐ صالح	مدعا دار محمدؐ صالح
در سلوک امر اگر دارد	ورد اوراد محمدؐ صالح
کرد آواره دل ما هر گه	طره سرداد محمدؐ صالح
در صلاح کمال گرد آورد	کرم و داد محمدؐ صالح

حمد الله که داده کم مادح
کام حساد محمدؐ صالح

هر سحرگاه محمدؐ صالح	آمد آگاه محمدؐ صالح
راه کم داد همه مردم را	گرد درگاه محمدؐ صالح

گردم ار گردِ در او هردم
در سر ره مرا اگر آورد
مرد طالع رود ره او گر
صا گهم گرد و همدم صالح
سال در سال صلح آرد مهر
مهر دور سما اگر گردد
گرد مردود همه اعدا را

دهدم راه محمدٌ صالح
گرد همراه محمدٌ صالح
آرد اگر راه محمدٌ صالح
در همه گاه محمدٌ صالح
ماه در راه محمدٌ صالح
سر دهد آه محمدٌ صالح
در سحرگاه محمدٌ صالح

داور مادح مراد ما هر گه
گرد آگاه محمدٌ صالح

گرد سالک را مگر امارهٔ صلح
در محاکاها عروس کام را
مادرِ دهر ار دهد کودک مرا
وه که دارد هر گرا رم سر دهد

کاورد در صومعه همواره صلح
کم دهد لاله را مکارهٔ صلح
آورد هر حال در گهوارهٔ صلح
در دل اگر ده دل آوارهٔ صلح

مادحا صلح آر اگر در معرکه
طرح داده حاسد مکارهٔ صلح

در محاکه سلاح دارم صلح
حمد الله که داورِ عالم
در سر معرکه که صلح آرم
سر دهد گر حسود سهم حسد

آمده در صلاح کارم صلح
گرد در دور او مدارم صلح
در سرا گر دکامگارم صلح
مادحا گرده هر دم آرم صلح

در همه کار او صلاح آرد
مادحا هر گرا مگارم صلح

هر گرا آمد دلا همدم صلاح / کام او آرد روا هر دم صلاح
داد دردم هر مراد و مدعا / کار هر کس را که ما دادم صلاح
در سر وصل صمد در صومعه / سالکا همواره آوردم صلاح
صالحا دردم مرادا ر و مگو / داد دارد در همه دردم صلاح

حمد الله در ره و رسم رسولؐ
ما دحا در هر محل کردم صلاح

سلسلهٔ دال

دلا گو دعا و سلام محمدؐ / که آرم درود دوام محمدؐ
صلاح و ورع حاصل آورده ام / که دارم اصول و کلام محمدؐ
دلم هر هد روح را دادرا / در آورد در دور دام محمدؐ
دهد روح و دل را مراد و امل / که آمد دل و روح رام محمدؐ
سرور دو عالم دهد کردگارا / مراد و وصال مدام محمدؐ
روا آورد کام هر دو سرا / هوادار آل کرام محمدؐ

همه حال دار و دلم مادحا
سر مدح اولاد عام محمدؐ

اله آمده کردگار محمدؐ / که مهر و عطا کردگار محمدؐ
محمد دو کرده مه گرد را / که ماه آمده مهر دار محمدؐ
سحرگاه سوده سر سده را / سم کرهٔ را هوا ر محمدؐ
مراد دو عالم دهد روح را / که گردد دلم گرد دار محمدؐ
کرم کرده آرد مرادم روا / که آمد مدارا مدار محمدؐ

درود آورم هر مسا و سحر ‌ ‌ ‌ ‌ در آمد دلم در حصار محمد

دعا مادح آسا دوام آورم
دهد مدعا کردگار محمد ؐ

هر که هر دم آمده رام سرود ‌ ‌ ‌ ‌ آورد همواره اکرام سرود
سالک کامل که داؤد آمده ‌ ‌ ‌ ‌ اولا او کرد اکرام سرود
آورد هر حال در عالم سماع ‌ ‌ ‌ ‌ روح و دل را داد آرام سرود
رود عودم را دهد هر دل را صلا ‌ ‌ ‌ ‌ عود کرده روح در کام سرود

مادح آسا هر که آورده سماع
در دل او آمد الهام سرود

کرد اهل درد را هر دم سرود ‌ ‌ ‌ ‌ آمده هر حال همدم سرود
مهر دارم مسلما هر سال و ماه ‌ ‌ ‌ ‌ هر مسا و هر سحر همدم سرود
داده ام هر درد را دارو دگر ‌ ‌ ‌ ‌ وه که دارد آمده در دم سرود
در سماع آمد همه حال اهل دل ‌ ‌ ‌ ‌ روح آسا هر که آورد دم سرود

کرد در حال سماعم مادحا
گاه روح و گاه دل گه دم سرود

هر دل که درد طمع در آمد ‌ ‌ ‌ ‌ محروم وصال داور آمد
هر کو دُرد مال گرد کرده ‌ ‌ ‌ ‌ در حرص و هوا مکدر آمد
درد اکه ملال و درد دارم ‌ ‌ ‌ ‌ کو مرگ که او دوا اگر آمد
درد در هلاک هر عدو را ‌ ‌ ‌ ‌ همواره حسود همسر آمد

مادح که درود احمد آورد
در ملک سرور سرور آمد

روح و دل را که مطهر آمد — احوال عدو تکدر آمد
هر سر دحسود گرد گرده — آه دل ما که سرور آمد
مرد آمد و درد گرد کرم — هر درد که لا دوا در آمد
هرکس که سر صلاح دارد — سردار و امام عسکر آمد

ماد ح صدم مرا ردا کرد
هر حوصله که در سر آمد

هر کراده حواس دور آمد — درد و عالم سر صدور آمد
کرد حاصل مراد کامل را — هر که در صومعه حضور آمد
هر که احرام تکیهٔ دل کرد — ما هر مهرهٔ صدور آمد

گو که درد و حهٔ دل ماد ح
سرورا سرورا سرور آمد

آه صد آه دلم درد دمادم دارد — روح ما هم که وصال در او کم دارد
هر کسا هد هد آرام دلارام آمد — روح را در سطهٔ روح مسلم دارد
طالع اسعد هر کس که طلوع آورده — لاله رو محروم و گل مل همه همدم دارد
هر که همراه دلارام دواد و گردد — مالک الملک در اسعد مکرم دارد
لله الحمد که هر اسم مسما هر دو — کامل اکمل و هم صالح و اکرم دارد
ده که دارد د هدم آه آر دم هم — هردم آرام مراد اله درهم دارد

لا دوا هر الم دورد که دارم ماد ح
کس دگر درد همه مردم عالم دارد

مرا در گلو کردهٔ درد و رد — که در راه دارم دلم گرد گرد
دلا گرگ هم کودک دل درد — که دارد و هدر روح ما مرد

مراده دوا و الم دور دار — که کردم و مادم الم گرم سرد
محل آورد در سرم دود آه — که دارد دل و صدر آماس درد
مرا وصل دلدار کرده حصل — کرم کرد ما را کرمگار مرد

الها درود محمد مدام
که مادح ادا کرد آورد درد

سلام و دعا ها دلارام کرد — دل و روح ما هر دو آرام کرد
رسول و رساله که ارسال داد — همه حال و احوال اعلام کرد
مرا هم دوا داد ما لا کلام — که او دور هر درد و آلام کرد
سراسر که مو دام کرده مدام — هما وار ارواح در دام کرد
دلا داد دلدار ما را مرام — که او هر روح ما رام کرد
حکم در هر حور و دار السلام — که هر گام در راه اسلام کرد
مرا در دل آورد همدم دوام — مراد دلم داد و اکرام کرد

الا ماد حا گو درود رسول
که علامهٔ مهر علام کرد

صرصر آه ما سموم آمد — سرو حاسد اساس موم آمد
کرد حکام حکم محکم را — امر هر عام در هموم آمد
سالکا اسم و رسم را اسرده — مسلکم مهلک رسوم آمد
علم همواره در عدم دارد — هر که را حرص در هجوم آمد

طرهٔ لاله رو مگر مادح
سرور کامگار روم آمد

کدام محرم علام کام کم دارد — کرم مدار مراد آمده که هم دارد

که راه محرم علامه در حرم دارد
مراد مرد کرم مگار در کرم دارد

گهر ملال رسد روح و دل ملول مدام
که اهل درد دوا سر هر الم دارد

گرا که آمده سر سلوک را سالک
دوام در ره وصل وصول هم دارد

مگو که آه دلم آورد دلا هر دم
که عمر ها رود راه در عدم دارد

همواره مدح محمد که مادح آورده
محاصلم که دهد حاصل دو دم دارد

دل هر که دلا مدام دارد
همواره مراد و کام دارد

دردا که دوا که آرد م کس
دل درد و الم دوام دارد

در طره در آر هر هر روح
هر گه سر د کار دام دارد

دل در سر کاکل مه ما
گو سلسله مرام دارد

محروم حسود دارد گردد
هر کس که طمع عوام دارد

هر کس که در آورد دمادم
مامول ردا کدام دارد

مادح همدم دراد عا گو
هر کس که سر سلام دارد

سر اهل کرم طاهر محمدؐ
که گرد آرد علم طاهر محمدؐ

سوال آرد گدا اگر در ره او
دهد مال و درم طاهر محمدؐ

روا گردد مراد اهل کلمه
رود گه در حرم طاهر محمدؐ

در آرد در دل مرده و گر روح
دهد هر گاه دم طاهر محمدؐ

مرادم را روا کرده که داده
عدو را کام کم طاهر محمدؐ

اگر گردد حسد حساد گردد
در آرد در عدم طاهر محمدؐ

دعا گو مادح هر دم که کرده
مرا رحم و کرم طاهر محمدؐ

ماهر دگرد ره صحرا رود
طره طرار را گر سر دهد
گرد هر کس گردد و آرد گرد
روح و دل گم کرده ام در راه او
مردم و در گور دارم مهر او
ولوله دارد که دل را داد گل
آه سردم گرم کرده دهر را
گر ملولم کرد گارا داد را

اهل دل در مهر او سوا رود
وه که مردم در سر سودا رود
مرد را گر در سر کالا رود
گر دل ورد حرم دهد حالا رود
وه که مهر ماه رو اصلا رود
در سحرگاه لاله حمرا رود
گرم گردد عالم ار سر ما رود
وه دوا ما را که درد وا رود

وصل گل رو را دلم دارد هوس
ماد حا حرص و هوا کس را رود

حاسد اکره و لا را ما حسد
آورم در مهر مهر و کام را
امداد و را که عکس آرد و لا
کاس مل داده سحر درد و گل
کردگارا هر همه حساد را
گر مدد طالع کم آرد مرد را
سالکا گرد در هر کس مگرد
گرد دار دُرد ما را کردگار

در سر او ده و ما دم صد لکد
طالعم هرگاه املا دا آورد
آمده ما مور را دهر دام و دد
لاله رو هر گه آورده مدد
در حسد گر دار الله لا و لد
وه که در هر سو گدا آسا رود
مدعا هر دم ردا آرد صمد
در دو را هر حال دارد داد و هد

سو کم دارد دعاها ماد حا
در دو را هر حال دار داد و هد

سلسله را

سلسله را

مکرم الدهر محمدؐ طاهر — کامده هنر احد را ماهر
سرور عادل و سردار حکم — حکم او در همه عالم صادر
کرد اکرام و کرم را معمور — آمده عدل و عطا را عامر
همه در ملک در آرد گوهر — همه در ملک گمارد طاهر
درک او علم و عمل را مدرک — امر او حلم و ورع را آمر
داد در لمحه گدا را اموال — کرد در هر دو سرا هم عاطر

مدح او کردم و گر سحر حلال
مادحا گرد الم را ساحر

سر حکام محمدؐ طاهر — سرور اسلام محمدؐ طاهر
حاکم محکم و سردار همه — مکرم عام محمدؐ طاهر
در سر عدل و صلاح و اصلاح — کرده اعلام محمدؐ طاهر
مردم اهل ورع را که رسد — دهد آرام محمدؐ طاهر
هد هد حرص و هوس عالم را — گرد در دام محمدؐ طاهر
در همه ملک و عمل وا کرده — گرهِ کام محمدؐ طاهر

مادحا اهل کرم را هر دم
کرد اکرام محمدؐ طاهر

سرور عالم محمد طاهر آمده کردگار — کو کرم گاره هوادار رسول کردگار
عمده اسلام او را گو که در هر معرکه — آمده کرار وارد دلدل دل ار رسول
هر کرا مهر آورد هر دم روا گردد مراد — کرد هر کس را که رد هر دم او دم درد دار
کرده هم حساد را صمصام او دارد دول — روح اعدا را هراس او رها کرده جهان

گرد هم حساد اصمصام دوار دو دل
اهل داد و داد و عادل آل ماک
مدرک و اور او را کم رسد او هام ما

روح اعدا را هراس او ره کرده مهار
کو سر امساک او رامحه آرد و مار
مالک و درگاه او آمد حمالک را امدار

ماه و حا طاهر محمد را دعا ها کرده
کامل او واد و کو همواره آمد کارگار

هر که سر دا دو در و لعل و گهر
حمد الله که گرد آورد دم
کاس گل وه دلا مدام مرا
دره مهر ما هر و گرد ده

آمده وصل اله صور
لاله وصل کرد گار سحر
که دهد روح را سرور دگر
هر که آمد ورا دوام دو سر

ماه و حا در سر حسود و عدو
دور همواره واد ورد دگر

کرد گار الاله رو هم کرد گار
مردم ار علم و عمل را اگر و کرد
در سلوک عالم اسرار ما
آورد وصل گل لاله حصول
حمد عدل و مدح احمد را مدام

هر دعا گو را دعا گو دم مدار
آمده در هر دو عالم کامگار
سالکا کردار صالح گرد آر
هر که گردد هر سحر در کوهسار
کرده ام در دل و در روح حصار

گو سلام آل او مالا کلام
ماه و حا حرص و هوا را دور دار

آورد و دل گرم دم سرد همه عمر
هر گاه که سر داد دلم آه و داد دم
در عمر همه درد و الم داد مرا او در

در سرد هوا گرم دلم کرد همه عمر
عالم همه در گرد و در او در همه عمر
دردا که ره دور الم ورد همه عمر

همدرد و دوا کرد که سر درد کم آرد
سرور دهرا آمده همدرد همه عمر

هر گه که ره دور رود آمده لله
وه وه که دهد دور ره آورد همه عمر

گه صالح گه طالح و حساو گه ادرح
در طره سر گرد ملک کرد همه عمر

گردم که هر سر کرا آمد مرور
در دو عالم حاصل آورده سرور

حاسدا رو آورد در صومعه
در رسد در سمع او آوا که دور

هر که کرد امداد اهل حال را
آمده همواره سر دارد چه دور

هر گهم علامه داده مدرکه
علم را معلوم کرده رصدور

کاس گل را داده مراد دور گل
روح گرد آمد مگر هر حال سور

لاله هر سو در کمر هر گه دمد
در ملا آرد همه احوال طور

آه درد آلوده هر دم آورم
وه که مردم را دهم اعلام صور

روح او همواره مه در آمده
هر که در عالم ولا آمد حضور

راه رو را در ره و رسم رسول
هم ارصد داده صمد هم سور حور

هر که را مامور کرده امر او
ماهر آمد تا دها در هر امور

داور دادار ده و در دم مدار
در سر طره دلم در هم مدار

کردگارا هر دم آور دم دعا
مدعا ده واله عالم مدار

مرد مکرم را مراد آور دو را
لعل ورد اهل کرم را اکمل مدار

سالکا کردار هر کام و امل
رد اساس حرص را محکم مدار

کرد مدح همه مردم آله
تا دهد مدح احمد دم مدار

روح و دل را هر که داده سال عمر	درد و دم کردم مدار حال عمر
داوگر دلاله کلمه دلال	عرس دم رام گرده لال عمر
مرد را مامول کو آرد روا	وه که در گرد آورد آمال عمر
عمر اگر صد ساله گردد وا و را	وه که آرد در لحد اهوال عمر
کردگار اده مراد ما همه	کرده‌ام معلوم اگر احوال عمر
ماه و سال عمر مردم کم مدار	سال و ماه صد ساله ده در حال عمر
داده هر حال درد لا دوا	کرده هر دم مرا حمال عمر
گو درود احمد مرسل دوام	سالکا آورده ارسال عمر

تا دعا مارا که آرد در سرور
لمحه لمحه کم که گردد سال عمر

هر که داد ارواح را طور عمر	در دم آورده اساس کار عمر
وه که در معمور ما عالم ولا	عمر مردم کرده کم معمار عمر
عمر صد ساله مراده داد را	در صلاح آور همه کردار عمر
درد ما را کرده دارد کردگار	حمدالله کرد صالح کار عمر

تا دعا دارم هراس عرصه گاه
لا و الا کرده ام طومار عمر

وصل او را آمده مامول عمر	هر دم آرم حمد او در طول عمر
در حصول مدعا کردم دعا	حاصل آوردم همه محصول عمر
کردگار اده دوا آورد مرا	کاعده حمل الم محمول عمر
هر دو عالم کام دل ده هر کرا	کرده علم و عمل معمول عمر
عمرها در مدح احمد کردگار	تا دعا داده مرا مامول عمر

سالکا گو محامد داور	هم درود محمد سرور
حمد اللہ کہ عالم اسرار	داد حادر اول آعور
کام کم کرد و ورطالع ما	صدلکد داد درسر مجور
داور اسر ورا کرمگار را	اہل دل را روا مراد آور

در ہمہ حال گو دعا مادح
مدعا و اہل دہد داور

سلسلۂ س

در دل ما در آمده وسواس	روح ما را کہ دل دہد در کاس
ہر الم را ہما را در عالم	کرده محسوس مردم حساس
درد دارم دلا دوا در ده	کہ دلم در ملال کرد اماس
دم سرد آورم کہ سر در دم	در دم گرم سود ده در طاس
داد دلدار درد را دارو	مالم او را مگر کہ کرده آس
گہ مراد دلا دوا گرد د۔	مرگ را ہم گلو در آرد داس

آمده موسم گل حمرا
ما دہارا ح لعل ده د کاس

کرده دلدار طره را معکوس	داد او را مر اسم طاوس
رو در آور سلوک اہل اللہ	طره ده سالکا ره سالوس
مکر مکار سحر ساحر را	ہر دو سر ده کہ کرده محسوس
کاس دل ده مدام ہرگہ دور	گرد در گرد کاسۂ کاؤس
علم و حلم و صلاح آر کہ مرگ	وه کہ در گور کرد گرد ودس

ماوحادر سر حرم محرم
کرد احرام مکه محروس

کاکل مهر وگر آمد مارکس　　طره درسر آورد طور بارکس
هرهمه کام واصل گرد و روا　　هرکه آورده کرم دلدارکس
دردوعالم مدعا ده دلورا　　آمده هردم دعاها کارکس
درسلوک کردگار آمد اگر　　سالکا عالم واصل اطوارکس
رو درآ همواره درراه صلاح　　کامده علم و ورع کردارکس
روح کالا دار گرد آوردهٔ　　کرد دل آواگره طارکس
کرو هرگه دور آواره سرا　　گوکه معمور آورد معمارکس
کردگار اداده در دوالم　　کردهٔ سردرد را سردارکس

در ملالم ماوحا دارد مده
درد آمد محرم اسرارکس

آه آوردم الها داورس　　رحم کرده ده دوا دردودکس
درهوا و حرص رو کم آوردم　　کادر حرص و هوا مورو گس
گرد آرو کام در هر دو سرا　　هرکه آمد در سر حرص و هوس
هرکه اکالالال آمد دلا　　هر سحر آه آمده اور اعس

ده که حلوا طرح داده ماوحا
آل آدم حاصل آورده عدس

سلسله ص

هرکه اگر دوور همسر حرص　　ده که سر داد روح رحص

حرص را هر که در سر آورده
ده که در صومعه کم آرد راه
گر هوادار حرص گردد کس

گرد آورد مرگ احمر حرص
کم ره آمد مگر معمر حرص
کار او را نگو که مقصد حرص

مرد حارص دوام در عالم
ما و حا آمده ملک در حرص

گرد آسوده کم دل حارص
هر دم آمد سوار محمل حرص
هر ملال و الم که حرص آرد
ده که گرد مرا کم گردد
حاصل عمر او حصول آرد

حرص آلوده گو گل حارص
کامده حرص محمل حارص
دور کرده محاصل حارص
حرص آمد سلاسل حارص
هر که آمد محاصل حارص

کرد معدوم داور عالم
ما و حا کام کامل حارص

سلسلهٔ طاء

ملک ملوک کرد رها مالک صراط
اسرار روح را همه احوال درک کرد
گرد آورد همه ره صراط وصول را

سالک سلوک کرد رها مهلک صراط
هر کس که آمده دال و مدرک صراط
ملک و ملک دهد ملکا مالک صراط

گرد مراد مدح احمد روا مدام
هر که آمده همه دم ماسک صراط

مرا کرد در مهر و مسلط
الها کرم آرد در عرصه گاه

هوا ده که سر داده هر سو مسلط
که در هول گردد سموم مسلط

دلم کرد معلوم احوال ما را
مگو حال دردم که کرده صمد

در آمد در احوال هر کو مسلّط
الم داد در حرص دار و مسلّط

دوا گر رسد مادحا در ملام
که آمد دل و روح هر دو مسلّط

سلسلۂ ع

هر سحر در صومعه کردم سماع
گو مدرس درس در هر مدرسه
وه که رو کرده سماع آمال را
اهل دل هر گاه آورده سرود

گه سرود و گه آوردم سماع
آمد اهل الله را هر دم سماع
محرم آمد در حرم هر دم سماع
روح را سر دادم و کردم سماع

کرد گر داؤد در عالم سرود
مادحا هر حال گر دادم سماع

کرده ام معلوم اسرار سماع
گر سماع آمد محرم را حرام
وه که سرّ عالم الاسرار را
در سرود ما سرود الله گو

سر دهم همواره در کار سماع
حل محلل کرد اطوار سماع
آمده محروم مکار سماع
کام دم هر دم هوادار سماع

هر سحر گاه مادحا در صومعه
کرده ام هموار دوار سماع

هر که رو آورده در راه طمع
هر که اهل طمع گرد سماع
وه که در راه طمع طامع ود

داور او را کرد گمراه طمع
آمده محروم همراه طمع
مرد کامل سر دهد راه طمع

گردنا ها هر سحر طامع دهد
کام گرد آورد گاه طمع

حاصل آرد مادحا مال و درم
هر که در دل دارد اکراه طمع

آمد طمع محصل طامع
که عدم گرد حاصل طامع

دور هر دردرا که گرد ارد
وه که آمد محاصل طامع

گر طمع در ولا دوا دارد
سر دهد دهر در دل طامع

در کمال طمع ملال والم
وه که آمد مکمل طامع

گرد درگاه در عدم مادح
در سرا گرد کهگل طامع

الها کرده محروم طامع
که دارد هر اهل معدوم طامع

اگر آرد در ملک مالک
رود در هر الم محموم طامع

دگر حرص و هوا را کرد حاکم
در آمد در سدم محکوم طامع

درم کم آورد محصول و درهم
اگر مکه رود گر روم طامع

مراد و کام را آورده حاصل
که دارد در عدم مرسوم طامع

ولا دارد کرم مکرم گدا را
دما دم گر رود محروم طامع

طعام ارد رگلو آرد دوا دو
دسم سم گردد و مسموم طامع

مرا گر رحم رحم آرد همه ساره
همارا اگر دلا مرحوم طامع

محمد را محامد مادحا گو
که کرده مدح او معدوم طامع

ملک گرد ملکش ملک هم مطالع
در و سالک و مالک آمد طوالع

دلا مردم و مور و مار و مگس را
عطا کرد روح و هوا داد و دا...

نگم گردد دوا در هر دو عالم
مرا سود آورد سودا دمادم
لوامع عمل آر هر دم دلا را
الهام ادولم کلمہ آمد

دهد هر کرا اسعد و مسعود طالع
دردمع دارم دلارام طامع
که هر عالم آورد درود رلوامع
کلام مراد از مسموع سامع

الا مادحا گو درود محمدؐ
دلا آل اورا دعا حمد واسع

سلسلۂ ک

سالکا سر دادۂ ملک و ملک
دار مسلم را احد دار السلام
ده که سر دار الم در معرکه
روم در مصر ولا طور طلا

کردۂ سطر اهل هر اهل حک
هر که مرد و د آمده وارد درک
عسکر آلام را کرده کمک
گرم و سرد و هر سوده در محک

مادحا همواره در دلا دوا
مردم مرموده را داده حسک

آمده در دم الم عمال مرگ
گو که رو آورد در علام را
مرگ دارد در هر اس اعرا دوام

روح و دل را سر مد رحال مرگ
هر که آمد عالم احوال مرگ
هر که را معلوم گردد حال مرگ

دور هر گه گرد ما روح را ملول
در ملال آمد دمادم حال مرگ

سلسلۂ لام

سالکا سر ده همه ملک و دول

در سر ما تک گسل سالکا گسل

گاه علم و گه عمل را گرد آر
داد را حرص و هوا را سر دهم
مار کاکل سر مده هر دم دلا

طور عالم آمده علم و عمل
گرد دار اهل طمع گرد امل
در گلو مار اسم آمد ما حصل

ماد حا در مهر و کرده
در سر طره گره هر حال حل

رو مدرس درس گو در هر محل
همراه اهل ورع در مدرسه
هر که سر داده دلا حرص و هوا
مرد را محصول درد آمد مدام

مساله را کرده ام هر حال حل
گرد آوردم همه علم و عمل
کرد حاصل در ارم حور و حلل
در گل و مل گر دارد گرمل

آمده حلوا کلامم ماد حا
لعل او هر گه مرا داده عسل

کرده ام مدح احمد مرسل
گو دلا لا اله الا الله
گر حسد حاسد آورد هر دم
گره مدعا و کام امل

او محمد ﷺ که کامل و اکمل
کامده دو مصور اصول
گو که آمد کلام او مهمل
لله الحمد کرده ام همه حل

حمد لله که آمده مادح
در سر طره عمر ما طول

داد را در سر وصول وصال
در کمال صلاح راه همه
گرد آورده هر مراد و امل
سهل در هر محل صمد کرده

ده دوا کامدم ملول ملال
که روم در ره صلاح کمال
در سحرگاه هر که کرده سوال
دور هر گاه داده حال کمال

دادهٔ علام کام مادح را
مدح احمد کرد در همه حال

سلسلهٔ میم

محمد که در هر دو عالم مکرّم
عطا و کرم آمد او را مسلّم

مدار اکارم مآل مکارم
که مودود علام و محمود اکرم

رسول مطاع امام همال
ودود و مراد و هو الله اعلم

محلل محرم طهور و مطهر
که سالار اسلام و معلوم عالم

دلارام و ممدوح مداح کامل
کرمگار و سردار حکام محکم

که دارد و هد درد دارم الها
ملولم دو داده مراد در ملالم

ادا کردهٔ مادحا مدح احمدؐ
سلام و درود و دعاگو مادم

هر گهم آمد کلام الله امام
کرد معلوم حلال و هم حرام

هم روا کرده مرادِ ما همه
هم دوا هر درد را داده دوام

هم درد مسطور احوال رسل
هم حل آمد سالهٔ در حال عام

کرد رسوا هر عدد الله را
داده اهل اسلام را دار السلام

هر که در دل دارد او را ماوحا
گرد آرد در دو عالم هر مرام

تا مهر دار مهر کمال محمدؐم
همواره در محامد حال محمدؐم

در مهر مسا و هر سحر آرم درود داد
هر سال و ماه در مه و سال محمدؐم

هر مدح گو مراد هد آواکه سر مدا
مداح سرو و لالهٔ آل محمدؐم

آورده سرو لاله و گل صد صلا که او — دلالهٔ عروس و دلال محمدم
لا صد کمال احمد مرسل که آمده — در مدح کار کرده دلال محمدم
در حال کرد سالک آگه که در علوم — آسودهٔ طعام حلال محمدم
ما طمعهٔ حرام همه دور کرده ام — حل کرده او له آل محمدم
هرگاه کام ما همه دم لعل او دهد — ما کامگار در دلال محمدم
هردم سرود عود که در سمع ما رسد — آرام سماع و در سر حال محمدم
ما راه و رسم سالک گمراه سر دهم — رو کرده در سلوک کمال محمدم
وصال آل رسول دلم را دهد که ما — مسرور در سرور دل صبا محمدم
کرده طلوع طالع اسعدم که در روا — در مطلع صعود هلال محمدم
کرده سوال در سر سدره مراد ما — همواره در مراد سوال محمدم
آورده ام درود و سلام و دعا که ما — در لوح دل مصور دال محمدم

مدح مکمل اراطرح ار داده ما دعا
ما مادح محمد و آل محمدم

گر ملال در وهم کس رسد او دوا کرم مدام — گرگ مرگ ار کو کرم در دو دار ادکه دام
کرده ملا حرام و کرده ام او رسا حلال — راح داده در مصطلح ما صلا آمد حسام
در دو عالم عالم الاسرار را دارم گواه — گل گل آورده گراه او کرده مصلا را امام
روح اراح آورد هر کو دهد حراح راح — در دو سر دارم ولا داده مرا هر دم مدام
گو مدام الحمد لله هر الم را کرده دور — راح هر روح و کاس دل اهم ار دو ماده ام
محکمه معمور و حاکم حکم حالا عام کرد — دار محکم کرده اماره را هر سو دوام
دره سالم سالکا رو کرد گار — کرد مسلم را مسلم دو حهٔ دار السلام
آمده در دار داور مرد کامل در کمال — کرده واله ده مرا هرگاه کم کردم کلام

هر سحر ورد دعا گو مدعا آرد ورد
در ممالک کرد داور مورد ما الهام

گر وصال و حصول آورد ورد دل هم آمد
وصل او را گرد آور مورد ما را مهام

در سر ما کرد گار اصلاح کردار دم
راه رو را گرد ما دم کار گر آمد سهام

هر کہ دل دارد دو ره وسر آله آرد مرد
محرم اسرار او دلدار را کردم مدام

در سماء کام طالع سعد او دارد طلوع
هر کرا اعلام کرده مالک ملک کلام

کرده حاصل همه علم و عمل حلم و صلاح
گو معلم طمعه علام و محمد را اسلام

کرده ام در هر رساله مدح اولاد رسول
در درود احمد آمد حاصلم در هر مدام

مالدار و کامگار و سرور ملک سرور
گرد و وردم دل آمد هد هد آرام سلام

مدح هر ممدوح مادح گو دمادم دم مدام
آمد و حاصل کلام الحمد لله والسلام

در درا همدرد گر دارم دوام
همدم گرم آه سرد آرم مدام

وه که در عالم الم را داور ا
گرد آورده دمادم هر کدام

سالکا همواره در سالک سلوک
کرده اماره ام را دار رام

مرد عالم در سر علم و عمل
ما عدالله سر دهد گردد امام

در سرا کو درس دارد هر سحر
ماوحا در در گل مل ده مدام

مهر مهر روح ما را داورم
درد او در دل دوا او آورم

حرص وصل لاله رو کردم سحر
روح روح و دل هوا کرده عدم

کاطعا ما کله والحمد درع
وه که آمد سهم دلارا در سم

طالع سعدم که آورده مدد
داده دلدارم گل و مل در حرم

اهل دل را هر اهل مالک دهد
هر که طالع آمده دارد همدم

رو صلاح و علم و حلم آورد لا   کرد صالح را عطا اهل کرم

مهر مهر و داده در دل ماه حا
گو دما دم مدح احمد هم حکم

داد گل مدعا هر اهل کرم   طرهٔ طرار او کرد معطر دلم
در سر مردم محال دار دهر دم مرا   محرم اسرار دل ملهم علم و حکم
دوحهٔ گلها دگر داد سلم مگر   کرد الهام را مالک ملک ارم
طالع ما را که او کرد لوامع همه   در مه و مهر سما لمعه دهد طالعم
هر سحر دهر مسا کرده ام او را دعا   کو همه اعمال او داد وحادم حکم
گو که دمه دعا کرد سر اسرورا   ملک و مالک ملک او کرده ملک در عدم

هر که سلام دهد گو که دعاها رسد
سالم هله هم او واسع مال و درم

سالکان در ره همه سر راه رسو علم   در ره علام گاه داد ورا علوم
گرد عالم کرده از معلوم علم   علم را مردم رود در مصر و روم
کردهٔ حل گر اصول و هم کلام   دادهٔ همواره مرهم در کلوم
درس گو در مدرسه و رحال عام   عام را هر دم صلا ده در علوم
ور دهم سهم آمد او را دور دور   دار صوم مدح ده آکل لحوم
کردهٔ معلوم علم الله اگر   لا اله الله گو دمادم در عموم
هر که آورده حسد در معرکه   کرد حاسد را همه مردم ملوم
وه که در گرد آورد در کوهسار   کرد لاله در سحر گرد سموم

ماه حا در دوحه عالم دوام
در هم آورده گل عمر هموم

در گل و دل مرا همه همدم
درد دارم که آورد دارد
در سر دو طرهٔ دل آرا
گرد گارا اساس عمر مرا
مرگ را کرد گرگ مردم در
درد و عالم مرا کرم کرده

در بلا لم کم آمده محرم
وه که دارد الم همه عالم
آمده حال اهل دل درهم
وه که معمار گرد کم محکم
همه را داد عمر کم در کم
مدعا ده که ما دعا کردم

حمد لله که ما درح داور
داد در هر کلوم ما مرهم

آمده در لعل او راه عدم
در عدم درگاه ما کرده اکه
وه که معدوم آورد عالم همه
مرد سالک را اله ادر سلوک

راه رو را اگر دگر راه عدم
کامدم در ملک همراه عدم
عالم الاسرار ما گاه عدم
کرده هر حال آگاه عدم

ما دحا کم سور آرد در سرا
هر که رو آورده در راه عدم

داور ادر دلا دوا دارم
ما موحد که لا و الد را
آه هر دم که آورم هر سو
گرد هد کرد گار ما دارد

وه و داده که در دها دارم
وه که در محکمه گوا دارم
در بلال و الم عصا دارم
همه آلام را روا دارم

حمد الله که ما دحا همه حال
وصل علام را هوا دارم

ما سر وصل ماه رو دارم
که همه حال مهر او دارم

مدح دلدار گو دلا که مگر
ده که آواره کرد طرهٔ او
کردگارا دوا دلم را ده

درد دل آرد که مدح گو دارم
سر که در حال گاه گو دارم
که الم در الم درو دارم

ما دعا لاله رو دهد و سلم
که سحر راه کرد گو دارم

گل که در دور گل روا کردم
کردم آسوده هر گره که ما
ره روا گو کدام راه روم
ده که سر داده آه دل دارا

مرهم درد لاله دوا کردم
در سرا لمعهٔ صلا کردم
که ره صومعه رها کردم
کرد راه در سرا سما کردم

ما دعا هر سحر دعا کردم
حال و مامول و مدعا کردم

گره مدعا که وا کردم
حمدالله که لامحاله دوام
هر دم آورد و لاله دلا لا ه ا
هر گهم کرد ولوله و اله +
کردگارا وصال ده ما را
سالکا آه را که سر دادم

اهل اسلام را دعا کردم
دام مردم همه ادا کردم
سر علام در ملا کردم
رو همه حال در ملا کردم
که دگر طرح ما عدا کردم
علم درد دورا و هوا کردم

ما دعا مدح احمد مرسل
که سحر گاه در مسا کردم

لا دوا آمده همه دردم
او اگر کام ما روا آرد

که دهد درد را دوا هر دم
در ره لاله رو سحر کردم

سر ورا ده مراد مردم را — که دعا لمحه لمحه آوردم
کرد در مهر ماه رو سر گرم — سرمدا روح را دم سردم
داد را داده که در عالم — دور هموار داده سردردم
وه که در گردد ورا دگردو — گر رود در سر سما گردم

گاه دار و رسد ملالم را
ماه و حادر در راکه همدردم

در گل و مل سحر صلا دادم — صد لگد در سر سما دادم
حاصل آورده سود هر دو سرا — کاس مل گاه هر گرا دادم
داده دلدار رطل مالامال — لعل دل را که مرو را دادم
کرد در محمل مراد سوار — گوهر روح را گرا دادم

حمد الله که ماه و حا هر دم
در دهر عام را دوا دادم

سر وصل دلدار همواره دارم — که او گرد در دور طره مدارم
رودم در سر سده صد سحرگه — نگه کرده و هم دل را سوارم
دلم در هراس عدد کار کرده — و کر عسکر آه هر سو گمارم
همه ره که مدح ملوک آورد کس — در و آمده در همه حال عارم
ملک داده در صومعه هر دم آدا — که در هول اهل حرم راد آرم
دلارام در دور گل مل که دارد — و مادم دل و روح مسرور دارم
اگر سهو کردم همه کام ما را — ردا آورد سرور کامگارم

درود و دعا گو همه حال ما وح
که در سحرگاه آمد حصارم

در دلدار را که سر سودم
حمد الله که طالع سعدم
وه که آرد سموم همواره
مر سمارا دلا مگو آسود
کرد در گرد عطر سار را
در دو عالم مرا کرم کرده

سرمدا حاصل آمده سودم
کرد در مهر ماه مسعودم
در سرا آه در دل آلودم
در هوا گرد آمده دودم
گاو رد دود آه را عودم
داد داور مراد معهودم

مادحا گو درود احمدؐ را
کرد حمد الله محمودم

کردهٔ حال ما دلا معلوم
گاه در مطلع مراد طلوع
کم دهد سود مهرهٔ دلدار
دادهٔ کام اهل دل هر حال

گرم آورده ده مرام سوم
وه که کم کرد طالع موهوم
مار موکرد هر کرا مسموم
مرد حسا کردهٔ محرُوم

مادحا هرگه آه سر دادم
کرد روح و دل مرا مهموم

همواره دل حوالهٔ دلدار کرده‌ام
سر داده‌ام هوا و هوس در ره اله
کردار ما صلاح و ورع آمده لا
آرام هدهد دلم آمد که سرورا

هر حال روح محرم اسرار کرده‌ام
در صومعه در آمده‌ام کار کرده‌ام
در کار اهل مکر همه عار کرده‌ام
در دام طرهٔ سر طرار کرده‌ام

مدح محمد و همه احرار آورم
مادح دگر محامد کرار کرده‌ام

داد داور دل مرا آرام
کرد هر مور و مار مارا رام

دردا و را دوا رسد هر حال
در سماع سرود همواره
حمد الله که عالم الاسرار
کرد ما مول ما روا هر دم

هر که اهل درد کرد اکرام
داده ام اهل حال را اعلام
هر سحر داد و درد لم الهام
وه که داده حسود را کم کام

ما دعا در ره رسول الله
داده علم و عمل مرا اعلام

در ره صومعه که سر عالم
هر سحر گه ملک دهد آوا
وه که حال محرم ما اعلام

داور داده مراد و آمالم
در سماع سرود در حالم
کرد معلوم در همه عالم

مهر مهر و کمال طالع ما
ما دعا داد در همه عالم

همه اهل دل را صلا داده ام
روا کرده ام کام مردم مگر
دعا و سلام آورد سر مدام
ملال مرا داد دار و اگه

که در هر سحرگه دعا داده ام
که در دور گل مل ولا داده ام
مراد و امل هر کرا داده ام
که در دهر همه را دوا داده ام

ملک او دعا کرده ام ما دعا
و ما دم مرام گدا داده ام

داور داده وصال حور ارم
مرسل عصر ما رسول الله
وه که آرد حلول در حرم
مرد مسلم دوام حلم و ورع

کام در مسرمدا سرور دارم
آمده سرور صدور ارم
سرو هر که راه سور ارم
آورد در سر دم و دارم

مادحا هر که آمد اهل صلاح
دهد او را آله حور ارم

هر که گردد سالکا گرد حرم
در ره اسلام هر کو آمده
داد گر آرد مرادم را روا
حاصل آورده سرور روح را
وه که وردم را دوا هر دم دهد
در هوا هر گاه آرم آه را

مالک الملک آورد او را کرم
کردگار او را دهد حور ارم
اطلس حرص و طمع هر گه درم
هر که سر داده دلا مال و درم
گرد کرده کردهٔ ما را درم
وه که مهر و ماه ور گرد آورم

طرهٔ طرار او مادح دگر
سرو هد هر سو سلاسل و رسم

در ره کردگار مامورم
هر گه آوردم صلاح و ورع
لامع آمد دوام طور دلم
گوهر آمود کلک ما هر دم

در سر و کار وصل مسرورم
دارم آمال کو دهد حورم
لمحه هر لمحه آورد طورم
داور را در سطور مسطورم

در دسر وصل لاله رو مادح
حمد الله هماره در سورم

لعل لگزورا گهر هر دم دهم
گر دهد مامول ما را لاله رو
کردگارا کردهٔ آگاه که ما
مادر دهر ار دهد درد و ملال
گه محاکا آورد در معرکه

طره را گوهر سراسر هم دهم
لاله را حاصل عالم دهم
در دو عالم کام حاسد کم دهم
در ملال و درد او مرهم دهم
عمر اعدا در عدم ور دم دهم

کام مادح را روا آرد مگر
در سر کاکل گره محکم دهم

الها ده کرم کرده وصالم	که گردد سر مدام سرور عالم
مرا در مهر مهر و طره او	دمادم سر دهد حال محالم
ملولم کرد هر گه دور ما را	دوا داده احد در هر ملالم
محرر کردار احوال دل را	سر کلکم دهد در لآلم
اگر کردم کمال مدح احمد	الها در دو عالم ده کمالم
سکالم را اگر دارد کم آرد	دلم آمد مکدر در سکالم

سوال وصل کردم مادح آسا
که مسموع آمده هر دم سوالم

سحر هر گه ره صحرا ارد م	در سواد لاله حمرا ارد م
حاصل آرم مدعا در صومعه	کامگارا کم در کس را روم
کام و آمالم روا گردد همه	گرد مه گر کامگارا روم
مرگ هر گه در رسد عمر مرا	ده که در معمورهٔ دارا روم

طره دارم عطر مردم کم دهد
مادحا هرگاه در سارا روم

گر وصال مرد و وصل ارسم	هر مراد و هر محاصل ارسم
گل که در کام آورد دُردُر گل	هر دو عالم کام کامل ارسم
لاله رو را در دل آرم سرو را	گرد مادم سرو ساحل ارسم
گرد واله مهر مهر و هر گهم	در سر طره سلاسل ارسم
کرده ما مول را اکر دم سوار	مادحا گر راه محمل ارسم

در هوا گر آه ما گردد علم	آورد ملک و ملک را در عدم
ملک اعدا آمده در ملک او	کردگارا هر کرا داده همم
هر که گردد گرد عالم سالها	حاصل آرد سالکا علم و حکم
مرد کامل ماعد الله سر دهد	الله الله در دو کرده در دوم

عمرها عمرم و دور ماه و سال
ماد حا در مدح سردار امم

سلسله واو

احمد الله کلمه او عو	وحده لا اله الا هو
و هو الله واحداً احداً	عالم السر حمده لحلو
وله الحکم لا هما لئه او	وله الملک کلمه و علو
امطر الرعد موار اد الله	ماده ملاحده الحلو
اکرم الله احمد المرسل	سلموا وسمه السمو
و دعوا ما ادعاه اعدوه	ولا مداح الا اعلمو
کل سهو لا اله محو	سوحا اهلاکه لکل عدو
علموا لعلم اکرموا لعلما	اعملوا صالحاً دعوا للو
الملکوا الصوم وارکو لله	وعد الله وصلاه لکمو
وارحموا کل امسلم رحما	کم ارم ماله ولا اعدوه
وکلوا ما احل الا ما	حرم الله امره محلو
صاح دع ما دراطراً	وادع اسماه کما ادعو
راع مالما کلام الله	الله الله سطوره اللولو

رسم لگا رامه رسول الله … واصح مارده کماء محو

دله مدح ماوح داع
دو عا واله هو المدعو

ده که دهم کرد دل اصاد وام دال او … روح مارا آورد آواره هردم حال او
طره طرار را دو مسلسل آمده … در سر مردم درآرد سلسله ارسال او
مارموگر روح هرکس آله آورده ولا … لعل او کم کرد دل را در دلعل آل او
لاله رو گل داد مارا در دل روح مرا … کرد آسوده دمادم راح لعل آل او
اوکه هردم لا دوا آلام هرکس ادهر … وه که آمد در ملال و درد مردم آل او
درره ولدار هردم هر مساء هر سحر … گو که در عالم الم داده مرا طلال او

مهر مهر و گرد در آمد در دل آواره ام
ماوح حالی محمد گو مدام آل او

گرد آورده دل مادر و لا امال او … وه که سهل آرد دوا گو مسهل احوال او
مرهم درد دلم درده دمادم داورا … مهر و مهر و که دو درهم هر همه احوال او
هرکرا اعلام داده درک هم علم و عمل … وه که معسر کرده دیده هر ماه و سال او
حاصل آلا که درود العصر آمد عالما … در عمل آورد مادم وه درده اهمال او
گرمکرر در کلام الله العز آمده … کو دوا در دو دو واصد اوحال او
واورا آرد همه ماسول عالم را اگر … روح و دل هردم رسول الله آورد ارسال او

ماوح حال محمد کرد گاه را اگر ما
هر سحر اصلاح کرده همه آمال او

وادرا هرکس که مارا آمده ادراد او … دار محکم سرمدا هردم مدارا کار او
اوامداد داده مراد و کرد هردم اکرم … کوکه آمد کامل و موده هر کرداد او

داد هر کس را لامال و در و لعل و گهر
مالک ملک کلام مدرک و اهل کرم
در سرم سوداسرا سلسله گرد آور د

لله الحمد آمده محمود هر اطوار او
واله وصل آله و محرم اسرار او
کو دلم آواره کرده طره طرار او

کردگار اداورا آرامکا مکرما
الله الله کرد ما و روح مدح در هر کار او

لاطمع هر کس که گردد آمده مرحوم او
مار مو در طرهٔ طرار در هم کردهٔ
وه که دارد آور د آلام ما را داورا
لاله رو در دور گل هل داده هر کس ساسحر
در عدم دارد همه کام و مراد و هر امل
مهر مهرو دارم و در لعل او راه عدم

گر هوا و حرص دارد کو روا محروم او
روح مردم کو دلارا آمده مسموم او
لا دوا در دو الم دارم که دل محموم او
وه که آمد روح و دل آوارهٔ موسوم او
هر که را حرص و هوا کرده دلا معدوم او
وه که گمراه آمده اوهام در موهوم او

عالم الاسرار آمال مرا آرد روا
ماه وحا احوال دل را کردهٔ معلوم او

دل که دارم لا دوا هر درد او
وه که آمد راه رو را در سرا
هم سماک و هم سمک را اهل درد
کس کم آمد حامل حمل الم

گرد عالم گرد آه سرد او
گرم و سرد و هر آه آورد او
گرد کرده آه عالم گرد او
آمده گرد و دل ما مرد او

مرد را سر در دو هم سر درد آمده
ماه و حا دارد که در سر درد او

لاله ما را ورها کرده مرد
هر که هم اماره گمراه آورد

هر سحر در دور گل هل داده کو
کو که در راه آردم همراه رو

دار محکم سالکا سالک سلوک | دررہ حرص وہوا ہر دم مرو

مادحا ماہ آمدہ در مہر او
کردہ ام روح ودل والگرد

داورا دادہ مہر مہرو
ہدہد روح کم دہد کہ روا
ہر کہ گردد وصال کم گردد
دہ کہ ہر دم حسود را سگ دار

در سر طرہ سر ہدہ سر سو
دام کردہ دلا مرو ہر سو
درد و عالم سرور او را کو
کردر سوا آلہ در ہر کو

مادحا در سواد لالہ سحر
کردۂ مدح سرور گل رو

کردگار آمدہ مراد عدد
کردۂ گل ہمارہ گرد آلود
در سر کوہ وکاہ لالہ وگل
دہ کہ ہر حال در سماع روم

کامدہ او حسود وارد درد
دادۂ در سما کمال سمو
ومدو سرورا مدار علو
سمع گر در رسد سرود گلو

سلسلہ در گوا مرا مادح
دل آوارہ کرد در سر ہو

در سر لا آلہ الا ہوئ
داورا کردۂ مرا آگاہ
کردگارا در آمدہ ہر دم
کرد مردود در ہمہ عالم

سر ہد راہرو ہمہ آہو
در سر دور طرہ مو در ہو
در محاکہ حسود رو در رو
دار او را ملول در ہر سو

وصل دلدار را رسد مادح
او کہ گردد دوام کو در کو

روح و دل هر دو دهم دلدار کو　　در گروه ما دگر کردار او
در دلم گل داد مهر و ماهرو　　لاله کردارم ره کهسار او
صد لگد دارم سرا مارهٔ را　　آمده و اصومعه سگ دار کو
رو دگر حرص و هوا را طرح ده　　در سلوکم سالکا مکار کو

ماد حاکام گدا آرد روا
کامگار عالم و سردار کو

صد الم دارد دلا دلدار کو　　هر که دارد آورد در دار کو
ماره کردم رهِ معمورهٔ را　　آمده در هم سرا معمار کو
مارها طره که هر سو سر دهد　　مهر ما مسموم کو طومار کو

درد ما را او مگر دارو دهد
ماد حا گو محرم اسرار کو

راه دکار و دلم مسرور او　　در گل و دل هر دو آرام سور او
امر کرده کردگارم او لا　　آمده ملک ملک ما مور او
سالکا رو آر در علم و عمل　　کرده معلوم اگر مسطور او
روح و دل ده هر دوم معمار را　　کامده هر دو سرا معمور او

ماد حا دارم سر وصل صمد
سر دهم دار السلام و حور او

دلا اهل دل را دما دم صلا گو　　دهد مدعا هر سحرگاه دعا گو
حسود او گر در سر معرکه　　محاکاکه آورده مدعا گو
درود و سلام محمد مدام　　ادا کرده سالار هر دو سرا گو
کرم کرده همواره دارم مگر ما　　ملال و الم را دما دم دعا گو

مراد دلم آمده ماد حا
که درد ور گل کاس بل ر ار دا گو

طالع ہر کس کہ گرد درام او
در دو عالم کامگار آمد دلا
طرہ رادلدار سر دادہ دگر
گرد کردہ ہدہد روح و دلم

آورد ہر دم ہمہ اکرام او
ہر کرا اعلام دادہ کام او
ہدہد دل آمدہ در دام او
دام ما آمد دم صمصام او

ہر سحر گہ مادح آوردہ دعا
مدعا کردہ روا اعلام او

سلسلۂ ہا

حالمم لا آلہ الا اللہ
گرد در طرۂ ہوا داور
در ہمہ کار آمدہ ہر دم
گرد علم و عمل مراد ادہ

عالمم لا آلہ الا اللہ
ساحلم لا آلہ الا اللہ
مسہلم لا آلہ الا اللہ
عادلم لا آلہ الا اللہ

ماد حا در رہ رسول آمد
مسلم لا آلہ الا اللہ

حاصلم لا آلہ الا اللہ
مطلع روح را دہد لمعہ
حمد اللہ کہ کرد در ہر دم
ہر سحر گہ دمد گل لالہ

موصلم لا آلہ الا اللہ
در دلم لا آلہ الا اللہ
کاسلم لا آلہ الا اللہ
در گلم لا آلہ الا اللہ

مادحا کرد در رہ علام
واصلم لا آلہ الا اللہ

در سر مدح محمدؐ در دلم الهام ده
هر که آمد مسلم او را روا کرده امل
هر دو عالم اگر دلدار در دام آورد
مرد مکرم گر الم دارد دمادم ده دوا

در سلام آل احمدؐ روح را اعلام ده
داور احوار ارم در مادهٔ اسلام ده
در سر طره دل آواره را آرام ده
در دو عالم هر مراد و هر امل کام ده

رحم در هر دو سرا کرده الها را احما
مادحا آل محمد را مراد و کام ده

کردگارا مرا ملال مده
در دل ما اگر دمد گلها
گر دهل را دهد عدو آوا
گر حسود آورد حسد هر دم

مرد حساد را کمال مده
لاله را هر سحر دلال مده
در سر معرکه دوال مده
کام او در دم سوال مده

هر که در ورطه کرد مادح را
مرد را ساحل وصال مده

کردگارا مراد کامل ده
ولوله گر در آمده در سر
کردهٔ ل مدام در کامم
دادهٔ در دلم سر مکه

در دو عالم همه محاصل ده
در سر طره ام سلاسل ده
در همه حال کام کامل ده
راحله در سر مراحل ده

مدح احمدؐ که مادح آوردهٔ
در سر و کار مدح حاصل ده

لوحه لا اله الا الله
او محمدؐ که احمدؐ و محمود
ده که آورد و در ره علام

کرد در لوح دل رسول الله
مالک الملک ما ملا لوله
هر کرا کرد او دلا گمراه

دردلم آمده مکدر روح	راح درده مدام لا اکراه

مادحا مدح او دوام آمد
گو مرا در حسد احد همراه

دارد آدا هماره در سدره	صلصل روح اهل ده صدره
سالکا در سلوک ما هر دم	کرهٔ رام کرد صد کره
راه همواره رو که در عالم	ده که کرده دو سه ملک گمره
داد ما را اله علم و عمل	کرد حسّاد را حسد گمره

حمد الله که لا و الا را
مادح آورد همدم و همره

وه که در عالم دلا حوا و آدم آمده	مرگ آورده که در دم اد و الم آمده
گر طمع را دور دارد کس روا گردد مراد	وه که طامع را اهل معدوم هم آمده
هر که مهر ما و هر در روح آورده دلا	حال او آواره و واله و ما دم آمده
گو مده دل او کرم گارا مراد هر الم	آه در دم راد و داد دور عالم آمده

در سر سوء عدم سوء آمد ار مادح اگر
سلسله مو را سلاسل ها را وهم آمده

کردگارا مهر مهرو دادهٔ	در دررا در لمحه دار و دادهٔ
کردهٔ در دور طره کار ما	کام هر کس در سر مو دادهٔ
وه که در آماره آهو سر مرا	طمعه همراه سگ گو دادهٔ

مادحا سر داده دار و مگر
هر ملال و درد را رو دادهٔ

کردگارا در دل ما دردها آلودهٔ	روح هر دم راد و داد و رهوا آسودهٔ

دادهٔ در مهر و روح و دل هر دو دلا ‌ ‌ ‌ ‌ وه که در عالم دگر محسوم رد دو دوهٔ

ده مراد ز لاله و گل ملح لالا و سط ‌ ‌ ‌ ‌ هر مسا و هر سحر در دوحهٔ مودودهٔ

کردهٔ حاصل محاصل را که هر دم ما و جا
هر محل در دور دار او سر رو سودهٔ

الهٰا مراد مروا کردهٔ ‌ ‌ ‌ ‌ که هر درد ما را دوا کردهٔ

اگر مردم و مور و مار و مگس ‌ ‌ ‌ ‌ که در هر همه را هوا کردهٔ

گل لالهٔ کوهسار آورد ‌ ‌ ‌ ‌ کرم هر سحر هر کرا کردهٔ

سر هر عدو دادهٔ در عدم ‌ ‌ ‌ ‌ که صمصام آهم طلا کردهٔ

مگر در شمع طالع آمد سها ‌ ‌ ‌ ‌ سها در سما و مع ما کردهٔ

طوالع مگو در مطالع سحر ‌ ‌ ‌ ‌ مرا هر در دار وا کردهٔ

اگر گرم و سرد آمده اطعمه ‌ ‌ ‌ ‌ همه حال ما را صلا کردهٔ

که مال و در و لعل درهم دهد ‌ ‌ ‌ ‌ که مگار عالم گدا کردهٔ

اگر سکر گرده روا ‌ ‌ ‌ ‌ که در دور گل اول ادا کردهٔ

دما دم رسول مرا ما و جا
درود و سلام و دعا کردهٔ

در سر هر مو دلم آواره کائل کردهٔ ‌ ‌ ‌ ‌ در گلو هر دم دلا در هم سلاسل کردهٔ

مهر و مهر و دل هر مردم آمد داورا ‌ ‌ ‌ ‌ واله هم سرو و گل در هم صلاصل کردهٔ

طعمهٔ حلوا مرا هر حال داده مکرما ‌ ‌ ‌ ‌ هر محل مطعوم حلوا گرما گل کردهٔ

گر طعام عام آمد لحم گرم و سرد هم ‌ ‌ ‌ ‌ روح ما را کلهٔ آلام آکل کردهٔ

داد در مکه رسول الله گدا را در مکه ‌ ‌ ‌ ‌ کرد گار اکرد گار او که واصل کردهٔ

دادهٔ در دور گل اول کرده هر مسکه مرا ‌ ‌ ‌ ‌ کامگار عالم و محشر که کامل کردهٔ

در عدم وارد کرم گار امراد دهر اهل — هر که را در مدح او همواره کامل کرده
هر کهم سر داده در ورطه در دو الم — هم دوا داده الها در سوال حل کرده
گو دلا حمد اله و مدح احمد را دوام — گر وصال عالم الاسرار حاصل کرده

کرده آل محمد را دعا و هم سلام
حمد لله ما و حاصل محاصل کرده

داور ار در کوه اگر لعل و گهر آورده — هر سحر گه لاله و گل در کمر آورده
در کلام الله دعا هر سطر مسطور آمده — در دم هم را دوا در هر سو آورده
کردگار اسود در سودا و ما دم داده — در همه عالم که احوال هم سم آورده
عطر در عالم معطر آورد عطار ما — طره طرار را در هم کمر آورده

آه در دل دوا کرده ما روح رها
هر محل اعدا سراسر کور و کر آورده

در دل ما کردگار امهر و دو داده — روح والد را سلاسل در سر مو داده
گر دعا کردم الها در حصول مدعا — هر گدا را لعل و مال و در و لولو داده
کرده رحم کرم ما را و ما دم مکر ما — در ملال و احد هر کس دوا دو داده
داور اهر دم که مدح آل احمد کرده ام — در دم سر هم ادوا داده که هم اردو داده

ما و حامد مدح محمد کرده در دل هم
هر دم روح مرا آرام هر سو داده

تمام شد غزلیات دیوان نقاط جامی

رحمة الله علیه

اشعار متفرق

رباعیات و قطعات

همه گوهر آموده در سلک ما	دُر و لعل آرد سر کلک ما
ملک داد ما را دل مدرکه	که ملک و ملک آمده ملک ما

رباعیه

هر که گردد رساله را سامع	داور اده ورا دُرِ لامع
گر در و کس مطالعه آرد	مدعا ده که دارد او طالع

رباعیه

سر دهد آه را دلم هر گاه	در دل کوه هردم آرد کاه
کم رسد در مسامع دلدار	هر که آرد دلم دمادم آه

رباعیه

دود آهم اگر رسد در کوه	ماه حادر هوا رسد هر کوه
در دل لاله رو کم آرد راه	او کمر آمده سراسر کوه

رباعیه

در دما گر کوه را معلوم گردد ماه حا	کاه آسا کاهد و معدوم گردد ماه حا
مار کاکل سر دهد هر گاه سر لاله رو	وه که روح دل همه مسموم گردد ماه حا

قطعه

ماه حا عصر را ادا کرده	دو سه ره آرد و سوده عم
سور هر دو سرا دهد داور	دار مسرور روح و دل هردم

رباعیه

محمد آمده ممدوح مادح
کرده مدح احمد روح مادح
صله‌ی وصل کامل کردگارا
که آمد لعل و دُر مطروح مادح

رباعیه

هر که دارد سرور در ره او
حاصل آرد سرور همره او
مادحا کام کم رسد او را
هر کرا دور کرد کمره او

رباعیه

سرو هم ملک و مال همواره
گرد آرم کمال همواره
روح و دل را و هم سرو سدگر
مادحا در وصال همواره

قطعه

هر سحر گه هر مسا هم مادحا
مدح گو در مدح مهر و آدم
دور هر گه داد درد لا دوا
مُرده مُرده در سر کو آدم

رباعیه

هر که صوم سه ماه را دارد
در دل و روح لمعه گرد آرد
وصل کردگار گردد وهم
کم دعا داور آرد او دارد

رباعیه

مادحا هر گه اهل دل و مدد
مردهٔ صد ساله را دم در دهد
طرح هر کو داد امساک و حسد
کام در هر دو سرا گرد آورد

رباعیه

مادحا هر گه آمد اهل اسلام
گرد او را صمد روا هر گام
راه اسلام سر دهد هر کو
در دو عالم رسد در آلام

رباعیه

سالکا مال و درم سر ده همه — کاس دل ورد و رگل ورده همه
هر که دارد مهر مهر و درسرا — کو دل و روح مطهر ده همه

رباعیه

ما عدالله طرح دادم مادحا — لا و الا ورد دارم سرمدا
هر مسا و هر سحر کردم دعا — مدعا وصل اگه آمد مرا

رباعیه

هر کرا آمد سر وصل صمد — حرص و امساک و طمع گر سر دهد
هر مراد و کام او گردد روا — در ارم حور وصال او را رسد

رباعیه

طرح احمد دوام آوردم — در دعا حل مدعا کردم
حمد الله که مادحا داور — داد داور که کم رسد دردم

رباعیه

داوا ده مرا کمال وصال — کرده واله وصال کمال
داده اطلاح همواره — گرم آورده در حرام و حلال

رباعیه

طرح دادم حرام مال همه — حاصل آورده ام حلال همه
در حلال آورم کمال همه — که حرام آمده محال همه

رباعیه

کرد کامم روا کلام الله — درد ما را دوا کلام الله
مادح آمد دعا کلام الله — سر دهم سرمدا کلام الله

قطعه

داهره سورهٔ کلام الله	اهل اسلام را مرام دگر
در د آورده ام کلام الله	سر دهم سرمدا کلام دگر

قطعه

هر دعا را که احمد مرسل	که سحرگاه کرد وگار مسا
مادح اورد کرد او را هم	که روا کرد کام هر دو سرا

رباعیه

داد ما را صمد کلام الله	کرد همدم مدد کلام الله
در همه معرکه دلا کرده	سهم حسّاد رد کلام الله

رباعیه

دور کردم مدار ده وله را	طرح دادم هوا و حوصله را
داور امدح احمدِ داور	وصله در هر معامله صِله را

رباعیه

در سر طره ام سواد دگر	سر کلکم دهد مداد دگر
کردگار اهماره مادح را	ده وصال و مدد مراد دگر

قطعه

لا دالا که هر دم آوردم	کرده ام حال اهل دل حاصل
کم رسد مر وصال داور را	در عمل هر که آمده کاسل

رباعیه

در دهر گه آمده دلالِ ما	سود در سودا رسد در مال ما
گر سر کلکم دهد گوهر مدام	در دو عالم سودا رد حال ما

رباعیه

حمد داور مادحا هر حال گو … مدح احمد هر مه و هر سال گو
هر که آرد کم عمل در علوم … مرد را عالم مگو حمّال گو

قطعه

اگر گرد حاسد حسد مادحا … دهد مالک الملک او را صداع
همه درد آه آمده لا دوا … دل و روح را هر دم آرم وداع

قطعه

مرگ هر گه مرا رسد مادح … گو که گرد دلم مگرد دگر
داده ام روح مهر مهر ورا … سور دارم دگر مساء و سحر

رباعیه

کلام الله آمد امام همه … روا گر دهد هر حال کام همه
کلام الله دهم کلام رسول … دهد هر دو عالم مرا همه

رباعیه

کمال کرم آر در دور مال … که مال آمده مکر مادر کمال
ملالم صمد داده دگر دلال … که لال اهل درد آمده در ملال

رباعیه

داور داده مرا دهل کرم … مر عدو را مدار مال و درم
دار اعدا همه را ره در حطمه … ده دگر را ارم کرده کرم

قطعه

الها مرا دردها داده … که دارو دهد در ملال و دوا
دوا داده کرم کرده هر درد را … که گرد آورم سور هر دو سرا

قطعه

گرد گار را ملوک عصر همه	وه که آماده کرده مال حطام
گرگس آوا دهد که رد مهر آر	او هم آوا دهد که مهر کدام

قطعه

گر سوال آورد گدا هر دم	آرا و را روا سوال مدام
داورا ده دوام ممسک را	لا دوا هر ملال و درد دوام

قطعه

داد ماوح را صمد ادراک او را در هم	مطلع الاسرار در راه محرم او هم
داور امسموع سامع وار مطلع ره همه	کرده همواره هر که سمع هر حساد هم

قطعه

ماوحا سالک مسالک را	گو که در راه کردگار در آ
کام ده کام اهل عالم را	در همه حال کامگار در آ

قطعه

گر مرادم روا کم آرد کس	کردگارم روا مراد آرد
هر که هم کرد علم را معلوم	در دو عالم علم مراد آرد

افراد

گردم ساله در الم و درد لا دوا	هر اهل فرود در سد و آور دم عا

فرد

مهر مهرو ذره دل ما کار کرد	در دو سه مه مطلع الاسرار کرد

فرد

مرد حاسد اگر حسد آرد	در دو عالم مراد کم دارد

فرد

مرد کا داک را مگو دراک — گرد درک مراد اصل ادراک

فرد

مطلع مارا اگر دلدار گردد مطلع — اطلاع آورده در اسرار گردد مطلع

فرد

کهگل معموره کردم سالها — رم سر آمد در سر کهگل مرا

فرد

در ره مهر و سرم هرگه رود — مهر دارم گو که سر در راه رو

فرد

وه که در معمورهٔ عالم همه — گره آمد حاسد و گره رود

فرد

دور داده سعی و دل را در دوا — آه آورده درو داده دوا

فرد

هر که هر مه سه صوم را دارد — هر دو عالم مراد گرد آرد

فرد

اگر کس روا کرد کار گدا — گدا آرد او را دعا سر مدا

فرد

کردگار امداده کردم هر صلا — وصل کامل هم مرا همواره در دار السلام

فرد

دارا و را همشاره در حطمه — آرم او را حرام آرحام

فرد

کردم دلارا که معلوم هر دم — در ره اسلام هر کو در آمد

مناجات

الہٰا اگر کردہ ام سہو را — وگر ہر دم آوردہ ام لہو را
اگر سر دہم راہ اہل اصلاح — وگر آرم امساک گاہ سماح
اگر آورم گاہ کس را حسد — وگر کار ما در مکارہ رسد
اگر در عمل سمع آرم مگر — وگر مکر و سالوس دارم دگر
اگر رہ روم در ہوا و ہوس — وگر کردہ ام کم روا کام کس
گرم ہر مہ و سال در کار حرص — ورم در سر دل وورد ار حرص
اگر سر دہم کار گاہ صراط — وگر کم روم گرد راہ صراط
اگر کردہ ام گاہ مدح ملوک — وگر دادہ ام طرح سلک سلوک
اگر گل روا کردہ ور دور گل — دہم لالہ رو را سحر کاس مل
اگر لعل کس را طمع کردہ ام — سدم در ہمہ کردہ آوردہ ام
کہ در راہ اسلام آوردہ و — دہم ہر دم آوا کہ کو وعدہ گو
گرم کردہ ہر دو سرا سوردہ — کہ ہموارہ احوال مسرور دہ
مراد عدہ وصل آوردہ — کہ اسلام ما را عطا کردہ
وصالم کرم کردہ دہ در بلا — کہ ہر دم دہم مادح آسا صلا

مثنوی

اولا لا الہ الا اللہ — سر مدا لا الہ الا اللہ
مدعا لا الہ الا اللہ — ہمدعا لا الہ الا اللہ
سالمم لا الہ الا اللہ — عالمم لا الہ الا اللہ
حارسم لا الہ الا اللہ — محرسم لا الہ الا اللہ
دردما لا الہ الا اللہ — کردما لا الہ الا اللہ

طاسِ ما لا آلہ الا اللہ
گلِ ما لا آلہ الا اللہ
مسکرم لا آلہ الا اللہ
سور ما لا آلہ الا اللہ
حال ما لا آلہ الا اللہ
دور ما لا آلہ الا اللہ
دام ما لا آلہ الا اللہ
ہمدمکم لا آلہ الا اللہ
داورم لا آلہ الا اللہ
علم ما لا آلہ الا اللہ
درس ما لا آلہ الا اللہ
عالمم لا آلہ الا اللہ
مرصدم لا آلہ الا اللہ
درسرم لا آلہ الا اللہ
عود ما لا آلہ الا اللہ
عہد ما لا آلہ الا اللہ
در ما لا آلہ الا اللہ
علم ما لا آلہ الا اللہ
حول ما لا الہ الا اللہ
مسعدم لا آلہ الا اللہ
سترِ ما لا آلہ الا اللہ

کاسِ ما لا آلہ الا اللہ
کُلِ ما لا آلہ الا اللہ
مکسرم لا آلہ الا اللہ
طور ما لا آلہ الا اللہ
دال ما لا آلہ الا اللہ
طور ما لا آلہ الا اللہ
رام ما لا آلہ الا اللہ
محرمم لا آلہ الا اللہ
سرورم لا الہ الا اللہ
حلم ما لا آلہ الا اللہ
حرس ما لا آلہ الا اللہ
املم لا آلہ الا اللہ
ہم اسدم لا آلہ الا اللہ
ہمسرم لا آلہ الا اللہ
سود ما لا آلہ الا اللہ
مہد ما لا آلہ الا اللہ
کر ما لا آلہ الا اللہ
دولم لا آلہ الا اللہ
طول ما لا آلہ الا اللہ
ساعدم لا آلہ الا اللہ
دُرِ ما لا الہ الا اللہ

دار ما لا آله الا الله
وهم ما لا آله الا الله
سلک ما لا آله الا الله
گهرم لا آله الا الله
ملهم لا آله الا الله
وَطَرم لا آله الا الله
لوح ما لا آله الا الله
سطر ما لا آله الا الله
لوحه ام لا آله الا الله
لاله ام لا آله الا الله
ماه ما لا آله الا الله
هوسم لا آله الا الله
مطعم لا آله الا الله

کار ما لا آله الا الله
سهم ما لا آله الا الله
ملک ما لا آله الا الله
هم دُرم لا اله الا الله
مکرهم لا آله الا الله
سَمَرم لا آله الا الله
روح ما لا آله الا الله
عطر ما لا آله الا الله
دوحه ام لا آله الا الله
هاله ام لا آله الا الله
کاه ما لا آله الا الله
هم کسَم لا آله الا الله
ملمعم لا آله الا الله

تمت بالخیر دیوان بی نقاط جامی رح

کلیاتِ سعدی فارسی

دنیا کا کون بشر ہے جو سعدی علیہ الرحمۃ کے نام نامی سے ناواقف ہو اور کون فرد ہے جو اُن کی تصنیفات کا دلدادہ نہ ہو لہٰذا ہم نے بکمال شوق سے اُن کی کل تصنیف یعنی کلیات کو عمدہ کاغذ پر نہایت خوشخط طبع کرا دیا ہے۔ قابل ملاحظہ ہے قیمت نثر عہ ۸ر

کلیاتِ جامی فارسی

سبحان اللہ مولنا مولوی جامی رحمۃ اللہ علیہ کا یہ مجموعہ جس کو جانبازان عشقِ حقیقی جان و دل سے طلب کر رہے ہیں۔ نہایت عمدہ کاغذ پر خوشخط چھپ کر طیار ہو گیا ہے۔ جلد تر منگا کر ملاحظہ فرمائیے + قیمت صرف ۸ر عہ

مثنوی باقی باللہ صاحب فارسی

شیدایان و عاشقانِ حقیقت کی ضیافتِ طبع کے واسطے یہ مثنوی چھاپی گئی ہے۔ لکھائی و چھپائی اعلےٰ ہے قیمت ۴ر

کنز الرحمت نظم فارسی

مصنفہ عارف باللہ الرحمان حضرت مولنا محمد اشرف صاحب فاروقی قادری نوشاہی رحمۃ اللہ تعالےٰ علیہ اس کتاب لاجواب میں عارف کامل حضرت نوشہ صاحب کے خاندان کے کل حالات کے علاوہ دیگر متبرک خاندانِ نوشاہیہ کے کرامات کا اظہار بھی ہے اور خصوصیت سے اُن کے اپنی زندگی جملہ کرامات نہایت اطمینان سے بیان کر دیئے ہیں اور جا بجا صوفیانہ رنگ میں حکایاتِ نکات غریبہ بھی تحریر ہیں باوجود اسکے پھر نظم میں وہ شستگی ہے کہ طبیعت جس مطالعہ کو شروع کرے درمیان میں نہیں چھوڑ سکتی علاوہ ازیں لکھائی چھپائی اور کاغذ کی عمدگی قابل دید ہے جلد تر منگائیے اور ملاحظہ فرمائیے اور مشتہران کو دعائے خیر سے یاد فرمائیے قیمت ۸ر

کلیاتِ عراقی

از تصانیف شاعر بے بدل و ناظم بے تمثیل سرآمد سخنوری و نکتہ دانی المعروف بملا عراقی صاحب رحمۃ اللہ علیہ واہ واہ سبحان اللہ دیوان تصوف کا کیسا اُستاد ہے۔ کہ اس کے مطالعہ سے جو ولولے صوفیا کے دلوں میں پیدا ہوتے ہیں اس کی حلاوت و لذت وہی نکتہ رس معلوم کر سکتے ہیں۔ جو کہ دلوں میں نار عشق کی چنگاریاں سلگانے کو رکھتے ہیں۔ کتاب کیا ہے ایک پیر کامل ہے پس کہاں ہیں عاشقان و شیدایانِ عاشقانہ غزلیات اسے بہت جلد منگائیں قیمت صرف ۱۰ر

مثنوی لب لباب فارسی

صوفی منشان و واعظان و عالمانِ حقیقت آگاہ اس مثنوی کے مدت سے شائق تھے کیونکہ ڈنکے کی چوٹ کی طرح دنیا کے ہر ایک گوشہ میں مولنا حضرت کی مثنوی شہرت حاصل کر چکی ہے اور کیوں نہ ہو خود حضرت صاحب فرماتے ہیں ؎ مثنوی مولوی معنوی ✻ ہست قرآن در زبان پہلوی اصل کتاب میں بسبب طوالت کے کم فہم لوگوں کا مطلب مفقود ہو جاتا تھا۔ لہٰذا لب لباب چھاپنے کی ضرورت پڑی تاکہ واعظین و طالبین کو سہولت رہے۔ تیار ہو کر ہاتھوں ہاتھ فروخت ہو رہی ہے۔ قیمت ۔ عمہ

دیوان حافظ فارسی

۱۸×۲۲ تقطیع ـ سرشار جام طریقت مدہوشان مدام شریعت کو مژدہ ہو کہ یہ دیوان لسان الغیب جناب خواجہ حافظ صاحبؒ کا کئی رنگوں میں چھپتا ہے لیکن جو لوگ بوجہ کم استطاعی کے اس کی خریداری سے محروم رہتے تھے اور ان کا شوق و لولہ آہ دبکا کا دھواں بنکر اپنی مسکینی کی دھجیاں اڑاتی تھی ہم نے صرف انہیں کی خاطر صرف سادہ دیوان نہایت اعلےٰ رنگین کاغذ پر طبع کر دیا ہے ـ جو قابل دید ہے

قیمت

صرف دس آنے (۱۰/)

تاج التواریخ فارسی

یعنی سوانح عمری اعلیٰ حضرت امیر عبدالرحمن خان والئے مملکت خداداد افغانستان اس کتاب میں جناب امیر صاحب نے کل حالات زندگانی مفصل طور پر لکھے ہیں اور اس کے مطالعہ سے انسان اعلےٰ درجہ کا سیاست دان اور رموز مملکت سے واقف ہو سکتا ہے ـ نہایت خوشخط اعلےٰ درجے کے کاغذ پر چھپ کر طیار ہے ـ اور صحت بھی خاص اہتمام سے کی گئی ہے ـ جلد تر منگا کر ملاحظہ فرمائیے ـ نہایت قابل دید ہے ـ علاوہ محصولڈاک قیمت صرف تین روپے ہے

کابل پلا

بهترین بوت ها وچپلک

حاجی عبدالرشید رئیس

سالگرد روز پر افتخار اس

حضور اعلیحضرت م

معظمه خاندان جلیل سل

مامورین لشکری کشوری و

صمیمانه تبریک وتهنیت گفته و

اتحاف دعامی نمایند.